سال یکم، شماره ششم - ۱۵ / بهمن ۱۳۶۹
۴۰ تومان

گردون

من به آدم دیگری فکر می‌کنم

سال بلو

دهه شصت چگونه گذشت؟ پاسخ شاعران، نویسندگان و...

گزارش سیمین بهبهانی از **هموطنان در غربت**



Gardoon
(A LITERARY, CULTURAL AND ART BIWEEKLY)

VOL. 1 - NO 6 - 4 FEB 1991

General Editor: A. Maroofi

Advisor: M. Kooshan

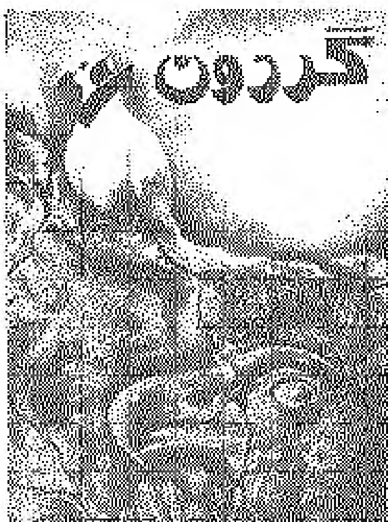
Design: M. Wejdani

DAMAVAND AVE, KAMAL ESMAIL ST,

KHATIBI ALLEY, NO. 4

TEHRAN - IRAN TEL: 753004

دوازدهمین سالگرد انقلاب اسلامی مبارک باد



گردون ۶

ادبی - فرهنگی - هنری

پانزده روز یکبار

سال یکم، شماره ششم - ۱۵ / بهمن ۱۳۶۹

صاحب امتیاز، مدیر مسئول و سردبیر

سیدعباس معروفی

مشاور: منصور کوشان

تنظیم صفحات: محمد وجدانی

طرح روی جلد: گیزلا وارگا سینایی

حروفچینی: گردون

حروفچین: فرزانه مهاجر

لیتوگرافی: نوین

چاپ و صحافی: سعید نو

○ مطالب الزاماً نظر گردانندگان گردون نیست.

○ نقل مطالب با ذکر مأخذ و نام نویسنده بلامانع است.

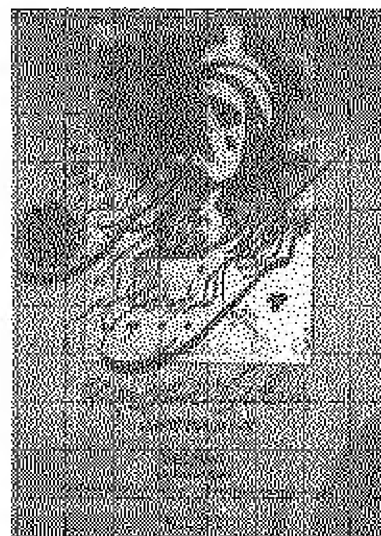
○ گردون در پذیرش و اصلاح مطالب آزاد است.

○ مطالب رسیده مسترد نمی‌شود.

نشانی: تهران - اول خیابان دماوند - خیابان کمال اسماعیل - نبش کوچهٔ خطیبی - شماره ۴

تلفن: ۷۵۳۰۰۴

بزرگداشت فردوسی در اصفهان



روزهای ۱۲، ۱۳ و ۱۴ دی ماه در اصفهان برنامهٔ آیین بزرگداشت آغاز دومین هزارهٔ سرایش شاهنامه فردوسی برگزار شد. این برنامه شامل سخنرانی، نمایش اسلاید، نقاشی، پرسش و پاسخ و شعرخوانی بود که به شرح زیر انجام شد:

سخنرانی محمدعلی موسوی (کیومرث فردوسی)

شعرخوانی خسرو احتشامی (فردوسی)

سخنرانی دکتر مهرداد بهار (تأثیر حکومت کوشان‌ها در تشکیل حماسه ملی ایران)

سخنرانی دکتر جلیل دوستخواه (زمان و زندگی فردوسی)

شعرخوانی اورنگ خضرایی (چکاد بلند در ارجگزاری فردوسی)

سخنرانی مهدی قریب (تراژدی و موقعیت‌های تراژیک در حماسه ایران)

سخنرانی محمد کلباسی (شاهنامه و مبحث انواع ادبی)

نمایش اسلاید (مینیاتورهای شاهنامه بایسنقری)

نقاشی مرشد حبیب‌الله ایزدخواستی (شاهنامه‌خوانی)

نمایش شش فیلم ایرانی در بارسلون

شش فیلم سینمایی ایرانی که تاکنون در چندین جشنواره بین‌المللی حضور داشته و موفق به کسب جوایزی شده‌اند طی برنامهٔ ویژه‌ای در بارسلون اسپانیا نمایش داده می‌شود. به گزارش روابط عمومی بنیاد سینمایی فارابی کانون فیلم جنرالیتات (Generalitat) در بارسلون اسپانیا طی برنامه ویژه‌ای که از بیست و چهارم دی ماه شروع شده و تا سوم ماه جاری جریان دارد فیلمهای ایرانی [آب، باد، خاک] و [دونده] کار امیر نادری، [عروسی خوبان] و [بایسیکل‌ران] کار محسن مخملباف، [ناروتی] کار سعید ابراهیمی‌فر، [باشو غریبه کوچک] کار بهرام بیضایی را نمایش می‌دهد. براساس همین گزارش کانون فیلم مذکور یکی از معتبرترین مراکز نمایش فیلم در اسپانیا است که برنامه‌های خود را به تجلیل و بزرگداشت فیلمسازان جوان دنیا اختصاص داده است. یادآوری می‌شود که فیلمهای مذکور تاکنون در چندین جشنواره بین‌المللی حضور داشته و موفقیتهایی به شرح زیر بدست آورده‌اند.

۱ـ باشو غریبه کوچک: برنده جایزه اول جشنواره «هنر و تجربه» در فرانسه (1990)

۲ـ آب، باد، خاک: برنده جایزه اول جشنواره سه قاره، نانت فرانسه (1989)

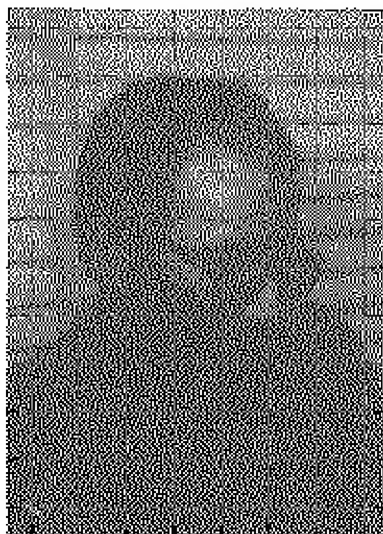
۳ـ عروسی خوبان: برنده جایزه لوح زرین بهترین هنرپیشه نقش اول زن از هفتمین جشنواره بین‌المللی فیلم فجر

۴ـ بایسیکل‌ران: برنده جایزه لوح زرین برای بهترین موسیقی متن، بهترین صحنه‌آرایی، بهترین سناریو و بهترین کارگردانی در هفتمین جشنواره بین‌المللی فیلم فجر و همچنین برنده جایزه اول جشنواره ریمینی سینما (1989)

۵ـ دونده: برنده جایزه اول جشنواره سه قاره نانت فرانسه بطور مشترک با یک فیلم تایوانی (1985)

۶ـ ناروتی: جوایز لوح زرین برای بهترین فیلم اول، کارگردان، بهترین تدوین و بهترین صدابرداری از هفتمین جشنواره بین‌المللی فیلم فجر ـ برنده جایزه بهترین فیلم از سی و ششمین جشنواره بین‌المللی فیلم مانهایم، جایزه اول (لاله طلایی) نهمین دوره جشنواره بین‌المللی فیلم استانبول.

دریای سوگوار پریشان گیسو



نگارخانهٔ نور از روز سیزدهم بهمن ۱۳۶۹ نمایشگاهی از نقاشی‌های رنگ و روغن حسین احمدی‌نسب تحت عنوان دریای سوگوار پریشان گیسو برپا می‌کند.

حسین احمدی‌نسب را بیشتر بر صحنهٔ تئاتر دیده‌ایم چه اینکه او نویسنده، کارگردان و بازیگر است.

احمدی‌نسب در میناب بدنیا آمده و تئاتر و نقاشی را در همان شهر آغاز کرده است. از سال ۱۳۵۸ به تهران آمده و فعالیت‌های عمدهٔ خود را دنبال کرده است. اردیبهشت ماه گذشته نیز نمایشگاهی در گالری شیخ از نقاشی‌های خود برگزار کرده بود و اینک شاهد دومین نمایشگاه او خواهیم بود.

اجرای نمایش در اصفهان

نمایش ریشمیکا «بی‌بی مورچه» ـ برای کودکان و نوجوانان ـ نوشته و کار غلامرضا احمدی در دی ماه ۱۳۶۹ در اصفهان به صحنه رفت. در این نمایش به یاری و بازی سعید ستوده‌نژاد، حسن مهدی‌فر، سیمین دخت زرین‌فر، فرزاد احمدی، منوچهر مصیانی، حسین مهدی‌فر، محمد ابراهیم‌نژاد، حسین خاتمی، حسن جوهره و حسین زرین‌فر در تالار هنر دانشگاه اصفهان باجرا در آمد.

داوران نهمین جشنواره بین‌المللی فیلم فجر

اسامی داوران بخشهای مسابقه‌ای نهمین جشنواره بین‌المللی فیلم فجر که با همکاری شهرداری تهران و چند سازمان و نهاد دیگر همزمان با دههٔ مبارک فجر در تهران برگزار میشود، اعلام شد.

روابط عمومی جشنواره بین‌المللی فیلم فجر با اشاره به این مطلب که وزارت دفاع، هواپیمایی جمهوری اسلامی ایران، جهاد سینمایی فارابی و فیلمخانه ملی ایران نیز در برگزاری نهمین جشنواره بین‌المللی فیلم فجر همکاری دارند، اسامی داورانی را که فیلمهای بخشهای مسابقه‌ای را مورد قضاوت قرار خواهند داد، به شرح زیر در اختیار خبرنگار ما گذاشت:

۱ـ مسابقه سینمای ایران: فرهاد صبا، منوچهر عسگری‌نسب، محمدعلی نجفی، ابراهیم حاتمی‌کیا، علیرضا شجاع نوری.

۲ـ مسابقه فیلمهای اول و دوم فیلمسازان ایرانی: رخشان بنی‌اعتماد، پروانه معصومی، کیانوش عیاری، رسول ملاقلی‌پور، علیرضا رئیسیان.

۳ـ مسابقه آنونس، عکس و پوستر فیلم: محمد احصایی، مهدی دادگو، محمد کلاری.

کتاب پاز

شمارهٔ یکم کتاب پاز ویژه شاهنامهٔ فردوسی زیر نظر دکتر محمدجعفر یاحقی و محمدرضا خسروی منتشر شد. ناشر این کتاب مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی است و حاوی ۱۴ مقاله دربارهٔ فردوسی و شاهنامه از: دکتر محمدرضا ارشد محصل، دکتر محمدجعفر یاحقی، محمدرضا خسروی، دکتر سیدجلال‌الدین کزازی، دکتر تقی وحیدیان کامیار، محمد شهری برآبادی، ابراهیم قنباقی، دکتر منصور رستگار فسایی، غلام محمدطاهری مبارکه، مهدی سیدی، حبیب‌الله عباسی.

در پایان کتاب آمده است: «... کتاب دوم پاز را به همسایهٔ دیوار به دیوار فردوسی یعنی اخوان ثالث اختصاص داده‌ایم و تا مرداد ماه سال آینده فرصت داریم که به انتظار مقالات و مطالب شما عزیزان بنشینیم.»

گردون انتشار کتاب پاز را به دستاندرکاران و ادبیات ایران، خصوصاً به ادیبان استان خراسان تبریک می‌گوید.

خاوران ۱ و ۲

به دنبال انتشار شماره یکم ماهنامهٔ فرهنگی، اجتماعی، سیاسی خاوران، دومین شمارهٔ آن نیز انتشار یافت. سال ۱۳۶۹ را بهشماری انتشار نشریات و شروع آنها سال انتشار نامگذاری کرد چرا که رفته‌رفته علاقمندان به فرهنگ و ادب و هنر خواهند توانست بنا به سلیقهٔ خود، مجلهٔ خود را انتخاب کنند. به هر حال گردون انتشار خاوران را به دستاندرکاران و علاقمندان تبریک می‌گوید.

شماره دوم خاوران که زیرنظر احمد الهی حقیقی و حسن میرزاد انتشار یافته است با مطالبی از: جواد مجابی، غزالهٔ علیزاده، کورش صفوی، مهدی خبره‌ای، ابراهیم سلیمانی، محمدرضا خسروی، محسن میهن‌دوست، علی معصومی، محمود عبرانی، تقی خاوری، ارنست همینگوی، فردریک پی. گروزه، ناباکوف، ادونیس و... آراسته گشته است.

مترجم زبان ترکی درگذشت

منصور فیض مرندی متولد ۱۳۲۵، فارغ التحصیل رشتهٔ نمایشنامه‌نویسی از دانشکدهٔ هنرهای دراماتیک، در روز ۱۸ آذر سال جاری به علت سکتهٔ قلبی درگذشت.

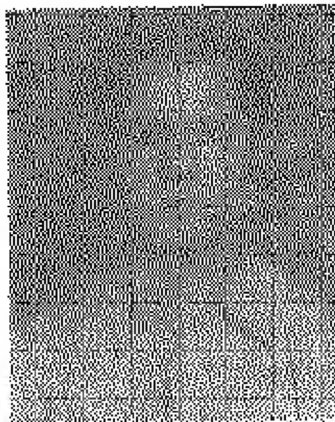
مرندی از سال ۱۳۴۱ همکاری با مطبوعات: نوشتن داستانهای فکاهی و ترجمهٔ آثار ناظم حکمت و عزیزنسین از زبان ترکی را شروع کرد و در روزنامهٔ توفیق با امضای «ابلاغیه» مطالبی را به چاپ رساند.

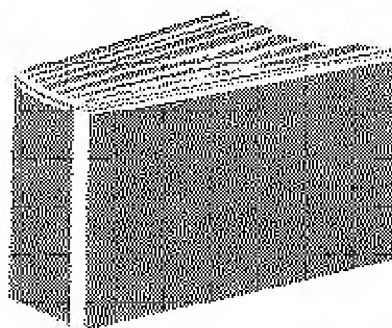
او همچنین با مجلات سپید و سیاه، خواندنیها، کاریکاتور، اطلاعات هفتگی، تهران مصور، امید ایران... همکاری می‌کرد.

مرندی دبیر زبان آموزش و پرورش و کارشناس تئاتر کرمانشاه بود و سالها به‌عنوان معاون هنرستان موسیقی، مجتمع دانشگاهی هنر خدمت کرد، در سال ۶۳ بازنشسته شد.

از ترجمه‌های او می‌توان از: «خانهٔ آن مرسوم» و «آدم عوضی» دو نمایشنامه از ناظم حکمت و کتابهای عزیزنسین: «مهمانان خارجی»، «مرگ مشکل کبیر»، «پس‌انداز کارمندی»، «یک خارجی در استانبول»، «چه سفیدپوشانی»، «مهمان آمریکایی»، «پروندهٔ اداری» نام برد.

او ترجمه‌های مشترکی هم با همسرش پروین مصطفوی داشت: «وظیفه مقدس»، «اجاره‌نشین»، «زنده باد وطن»، «شهردار نمونه» و «دم بریده».





توضیح صفدر تقی‌زاده

در شماره پنجم گردون خبری دربارهٔ انتشار جلد دوم «کتاب سخن» نوشته بودید، بسیار ممنون. اما مطلب به توضیح مختصری نیاز دارد. کتاب سخن حاصل تلاش و کوشش جمعی است. و یک شخص واحد برای چاپ و نشر آن سرمایه‌گذاری نکرده است. کتاب مجموعهٔ مقاله‌ها و نوشته‌هایی است از جمع نویسندگانی که به تداوم نشر کتاب (سخن) علاقه‌مندند.

با سپاس از گردانندگان گرامی گردون و آرزوی توفیق روزافزون آنها.

نخستین سمینار بررسی مسائل مطبوعات ایران

نخستین سمینار بررسی مسائل مطبوعات ایران از سوی مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها (معاونت امور مطبوعاتی و تبلیغاتی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی) با همکاری گروه آموزشی علوم ارتباطات اجتماعی دانشگاه علامه طباطبایی در ۶ و ۷ اسفندماه سال جاری برگزار خواهد شد.

هدف از برگزاری سمینار کسب دیدگاه‌های مختلف دربارهٔ مسائل مطبوعات، ایجاد زمینه‌های لازم برای شناخت نقاط قوت و ضعف مطبوعات، دستیابی به اطلاعات مورد نیاز و نگرشی عمومی برای تعیین اولویت‌های تحقیقاتی و کمک به برنامه‌ریزی و تدوین سیاست‌گذاری‌های صحیح در مورد آیندهٔ مطبوعات می‌باشد.

موضوعات مورد بحث در سمینار عبارتند از:

۱ـ استقلال حرفه‌ای روزنامه‌نگاران

۲ـ وضعیت نیروی متخصص مطبوعات و آموزش روزنامه‌نگاران

۳ـ فضای مطلوب برای آزادی مطبوعات

۴ـ مطبوعات و حاکمیت قانون

۵ـ مطبوعات، حکومت و مقتضیات استقلال و امنیت ملی

۶ـ محتوای مطبوعات

۷ـ مطبوعات و مخاطبان

۸ـ نقش مطبوعات در توسعهٔ ملی

۹ـ مطبوعات و تهاجم فرهنگی و ارتباطی

۱۰ـ وضعیت مالکیت، اقتصاد و مدیریت مطبوعات کشور

۱۱ـ سازمان‌های مرتبط با فعالیت مطبوعات مانند خبرگزاری‌ها، مؤسسات تبلیغاتی، چاپخانه‌ها و...

۱۲ـ بانک اطلاعات و اسناد رسانه‌ها

از استادان، محققان و علاقمندان شرکت در سمینار دعوت می‌شود چکیدهٔ مقالات خود را تا تاریخ ۱۳۶۹/۱۰/۲۲ و اصل مقالات را تا روز ۱۳۶۹/۱۰/۱۵ به دبیرخانه سمینار: تهران، خیابان شهید بهشتی، میدان تختی، معاونت امور مطبوعاتی و تبلیغاتی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها، تلفن: ۵۸۴۷۷۴۵، ارسال نمایند. به نویسندگان مقالات پذیرفته شده در سمینار هدایایی تقدیم خواهد شد.

اساسنامهٔ انجمن بین‌المللی استادان زبان و ادبیات فارسی

این اساسنامه، که در کنگرهٔ بزرگداشت هزارهٔ تدوین شاهنامه پس از بحث و بررسی به تصویب رسیده بود، منتشر شد. اساسنامه در هشت فصل تنظیم شده است: کلیات، شرایط و انواع عضویت، ارکان انجمن، وظایف و اختیارات، امور مالی، طرز تشکیل ارکان، طرز انحلال، موارد متفرقه.

بخش‌هایی از اساسنامه بدین قرار است:

فصل اول ـ مادهٔ ۱ـ به منظور تشدید مبانی روابط فرهنگی کشورها و مناطق فارسی زبان و بسط و گسترش فعالیت‌های علمی مراکز آموزش و پژوهش زبان فارسی و سرتاسر جهان و ایجاد تفاهم بیشتر مدرسان زبان فارسی و تأسیس مراکز جدید آموزش و پژوهش زبان فارسی، انجمن بین‌المللی استادان زبان و ادبیه فارسی تشکیل می‌شود.

مادهٔ ۳ـ انجمن ماهیت علمی و آموزشی و پژوهشی و صنفی دارد و از هرگونه مقاصد سیاسی برکنار خواهد بود.

مادهٔ ۵ـ مرکز انجمن در تهران و محل آن در مرکز بین‌المللی آموزش زبان فارسی وابسته به دانشگاه تهران خواهد بود.

فصل دوم ـ عضویت ـ مادهٔ ۷ـ عضویت در انجمن بر سه نوع است: الف) عضویت پیوسته، شامل تمام کسانی است که به‌طور ثابت به تدریس زبان و ادبیات فارسی در دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی ایران و دیگر کشورهای جهان اشتغال داشته و دارند. ب) عضویت وابسته، شامل کسانی است که فعالیت یا تخصص آنان با رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی ارتباط دارد. ج) عضویت افتخاری، شامل کسانی است که خدمات برجسته‌ای در زمینهٔ زبان و ادبیات فارسی یا نیل به هدف‌های انجمن انجام داده‌اند.

فصل سوم ـ ارکان ـ مادهٔ ۹ـ ارکان انجمن عبارت است از: الف) شورای عالی که مرکب است از: رئیس دانشگاه تهران، رئیس مرکز بین‌المللی آموزش زبان فارسی، دو تن از اعضای شورای عالی گسترش زبان فارسی، پنج تن از استادان گروههای آموزشی زبان و ادبیات فارسی دانشگاههای کشور به پیشنهاد شورای رؤسای دانشگاهها، نماینده‌ای از دبیران زبان و ادبیات فارسی دبیرستان‌های کشور، یکی از معاونان وزارت فرهنگ و آموزش عالی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، وزارت آموزش و پرورش، وزارت امور خارجه به پیشنهاد وزیر مربوط، چهارده تن از استادان زبان و ادبیات فارسی از دانشگاههای کشورهای دیگر و یا شخصیت‌هی علمی و فرهنگی آن کشورها به انتخاب هیئت مؤسس، به شرح زیر: شوروی یک نفر، افغانستان دو نفر، پاکستان دو نفر، قاره آمریکا یک نفر، قاره آفریقا یک نفر، چین یک نفر، ژاپن یک نفر، خاورمیانه یک نفر.

تبصره ۱ـ ریاست شورای عالی همواره با رئیس دانشگاه تهران است با حق واگذاری اختیارات خود به یک عضو ارشد علمی از شورای عالی به عنوان نایب رئیس.

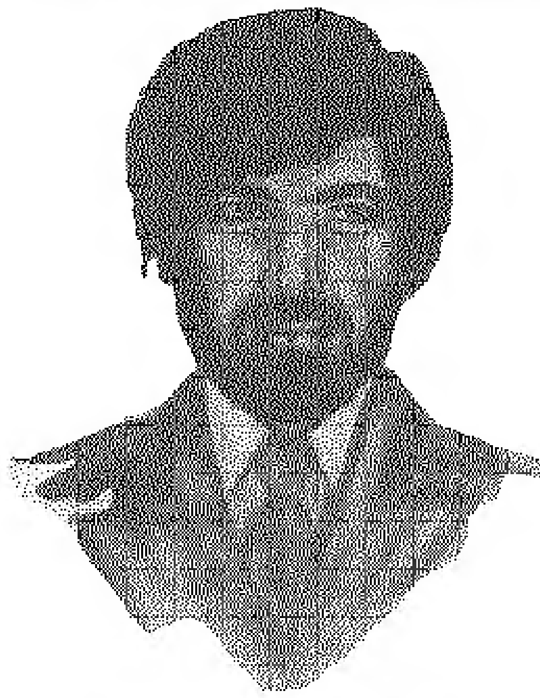
ب) هیئت‌مدیره که مرکب است از: هفت نفر اعضای پیوستهٔ مقیم ایران به شرح زیر: یک نفر به‌عنوان رئیس هیئت‌مدیره از میان اعضای شورای عالی، پنج نفر از استادان یا دانشیاران گروههای آموزشی زبان و ادبیات فارسی به پیشنهاد وزارت آموزش و پرورش؛ دبیر کمیسیون ملی یونسکو در ایران.

ج) دبیرخانه: انجمن دارای دبیرخانه‌ای است که زیر نظر و با مسئولیت دبیر انجمن اداره می‌شود.

د) کمیسیون‌ها: انجمن دارای کمیسیون‌هایی است که اعضای آن همه ساله از طرف هیئت‌مدیره تعیین می‌شود.

ارزیابی شخصیت‌هایی که در زمینهٔ زبان و ادب فارسی به تألیف و تحقیق اشتغال داشته و یا اقدامات مؤثری به عمل می‌آورند و قدردانی از زحمات آنان به نحو مقتضی؛ و تشکیل سمینارهای بین‌المللی در مسایل مربوط به زبان و ادب فارسی، از جمله برنامه‌های این انجمن است.

آرزوی پیروزی و پویایی و پایایی این انجمن را، که می‌تواند گامی مهم در اعتلا و اعتبار و گسترش زبان و ادب فارسی باشد، داریم.



چهره از خود، آبرنگ روی کاغذ فابریانو، ۳۴ در ۲۳ سانتی‌متر ۱۹۹۵

دومین سالگرد درگذشت فیروز شیروانلو

دو سال از مرگ خادم فرهنگ ایران‌زمین، به‌ویژه هنر و ادبیات معاصر، فیروز شیروانلو می‌گذرد. تلاش‌های شیروانلو، جهت اعتلای هنر و ادبیات، زمینه‌ی خاصی نداشت. او می‌کوشید هدف غایی‌اش، تبلور اندیشه و تبحر در پرورش آن را از هر طریقی که می‌تواند پیش ببرد، از این‌رو او در تمام زمینه‌ها، به‌ویژه در زمینه‌ی فراهم آوردن امکان ظهور و ارائه‌ی اندیشه او در هنر و ادبیات سال‌های بسیاری فعالیت کرد و هرگاه دری را بسته می‌دید، راهی دیگر را برمی‌گزید و کوشش اغلب هم موفق بود. فعالیت او در زمینه‌ی راه‌اندازی، دایر کردن و اداره مراکز فرهنگی یکی از استعدادهای دوران داست.

در شناخت او، رضا فرخفال می‌نویسد:

فیروز شیروانلو در بهمن‌ماه سال ۱۳۶۷ درگذشت.

در سال ۱۳۱۷ در تهران زاده شد، تحصیلات متوسطه خود را در مدرسهٔ البرز به پایان رساند و به انگلیس رفت و در دانشگاه لیدز در رشته جامعه‌شناسی هنر به تحصیل پرداخت. پس از بازگشت به ایران، نخستین کارش طراحی و ویرایش کتاب در مؤسسه انتشارات فرانکلین بود. در همان زمان بود که پس از یک دوره فعالیت سیاسی به زندان افتاد و پس از آزادی از زندان دفتر نشر و تبلیغات نگاره را تأسیس کرد. پس از چندی به دعوت مقامات فرهنگی آن زمان به‌عنوان کارشناس امور فرهنگی رسماً شروع به کار کرد و تا سال ۱۳۵۷ مشاغلی را عهده‌دار بود. تأسیس کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان و فرهنگسرای نیاوران ثمرهٔ کوشش‌های او در این دوره است. او همچنین در تشکیل موزه‌های فرش، هنرهای معاصر، آبگینه و برگزاری نمایشگاه‌های متعددی از هنر گذشته و معاصر ایران، سهم عمده‌ای داشت.

در کنار این فعالیت‌ها تا لحظهٔ مرگ نیز به کار ترجمه و تألیف مشغول بود.

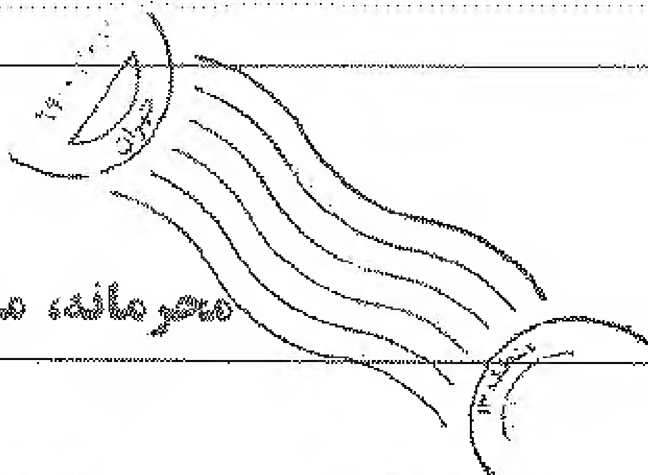
جنبه مهم شخصیت او تأثیری است که ناخواسته‌اش در پیشبرد روندهای فرهنگی و هنری داشت. او پژوهشگری نبود که تنها به چهاردیواری و خلوت اتاق کارش دلبسته باشد و بدان بسنده کند. بل از جمله معدود آدم‌های برجسته‌ای بود که می‌توانست یک جریان فرهنگی را شکل دهد، ترویج کند، بشناساند، سازمان بخشد و به نتیجه برساند.

اولین کارهای او به هنگام بازگشت به ایران شناساندن و ترویج طراحی کتاب بود. امروز که طراحی کتاب و به‌طور کلی طراحی «گرافیک» در ایران پا گرفته و بالنده است، سهم پیشگامانی همچون او را نباید به دست فراموشی سپرد. در زمینه ویرایش کتاب از معتقدان بود. زمانی که برای کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان برنامه‌ریزی می‌کرد، توانست تحولی چشمگیر را در زمینهٔ تولید کتاب، فیلم و نقاشی متحرک ویژه کودکان و نوجوانان پدید آورد.

ماهی سیاه کوچولو به اهتمام و تلاش او بود که در تیراژی وسیع چاپ و منتشر شد. به‌عنوان کارشناس هنری، بسیاری از میراث گرانقدر هنر گذشته و معاصر ایران را از به یغما رفتن نجات داد و برای دهها نقاش جوان امکان بالیدن و عرصهٔ هنرشان را فراهم ساخت. بیماری او ناگهانی بود و مدت زمانی نگذشت که جسم و جانش را فرسود.

قامت راستش یکباره خمیده شد...





مترمانده، مستقیم

دافعه‌ی مکتب‌ها

کاوشگر دریافت که دختری خردسال که تا چندی پیش در کلاس سوم مدرسه‌ی زهرا واقع در بزرگراه افریقا درس می‌خوانده، ناگهان گرفتار بهت‌زدگی و افسردگی و کابوس‌های شبانه می‌شود و چون پدر و مادر به جست‌وجوی علت این بحران می‌پردازند، درمی‌یابند که دخترک معصوم آنچنان مورد بی‌مهری و خشونت و آزار معلمش قرار گرفته که حتا غریزه‌ی بدیهی خورد و خواب آسوده را از دست داده است.

پدر و مادر، در نخستین واکنش، به مدیر مدرسه پناه می‌برند ؛ اما آمدوشدها و تذکرهای بی‌دربی طرفی نمی‌بندند و ناگزیر، دخترکشان را به چندین خیابان دورتر و مدرسه‌ای دیگر می‌برند، بی که آموزش و پرورش ناحیه دست به تحقیق بزند و از مدیر مدرسه بپرسد چه پیش آمده که پدر و مادری برخلاف روال طبیعی، فرزندشان را به مدرسه‌ای به مراتب دورتر از محل سکونت خود برده‌اند؟

نکته‌ی شایان اشاره اینست که دخترک هنگام تحصیل در مدرسه‌ی زهرا ساعت ۷/۳۰ دقیقه بامداد مهیا می‌شد ؛ اما اکنون کودک باید ساعت ۵/۳۰ دقیقه‌ی بامداد آماده شود و ضمناً به رغم تنگدستی آشکار یا پنهانی که گریبانگیر پدر این کودک در دیار ماست، باید ۶ هزار تومان هم صرف هزینه‌ی مینی‌بوس کند.

آیا مسؤولان وزارت آموزش و پرورش نباید خود را به پرسش گیرند که به چه دلیل ۹۰ درصد از کودکان ما آرزومند باریدن شدید برف یا بروز رخدادهای طبیعی و غیرطبیعی دیگرند تا مدرسه‌ها تعطیل شوند؟... و آیا آن زمینه‌ی محبتی که حتا جسمه‌ها کودکان گریزپا را به مکتب می‌کشاند یعنی این؟!

ارزش‌های یانکی

دو پژوهشگر آمریکایی به نام‌های «توماس گریره» و «رابرت مدوکس» دست به کاوشی گسترده زدند و آنها را در کتابی بنام «مراتب محبوبیت شغلی» گرد آورده‌اند که مطالعه‌ی برخی از بخش‌های آن شگفتی خواننده را برمی‌انگیزد.

این دو ۹۰ پیشه‌ی گوناگون را در طی گفت‌وشنود با ۲۰۹۲۰ آمریکایی که دارای شغل، جنس و سن و سال گوناگون بوده‌اند، مورد بررسی قرار داده، نتیجه گرفته‌اند که از دیدگاه آمریکاییها اهمیت پیشه‌ها به ترتیبی است که می‌آید: «تجارت ـ هنرپیشگی سینما ـ فضانوردی ـ ورزش حرفه‌ای ـ داوری در دادگاه عالی فدرال ـ آوازخوانی ـ رقاصی ـ مهندسی ـ نویسندگی ـ شاعری ـ واکس‌زنی و رفتگری (!) »

«کاوشگر» ضمن احساس افتخار از اینکه اگر شاعری تاکرده در جامعه‌ی آمریکایی می‌زیست، در رتبه‌ی چهارم از آخر قرار داشت، این نظریه را ابراز می‌دارد: چنان سرزمینی طبیعی است که برای پروراندن شاعرانی چون سعدی و حافظ و مولوی و فردوسی و عطار و موسیقی‌دانانی در حد چوپن و شوپن و باخ و چایکوفسکی بدشدت گرفتار عقم هنری است و قهراً صادراتی جز مایکل «جاکسون» و «پانکیها» و «مدونا» نمی‌تواند داشته باشد...

اما این پرسش نیز در ذهن آدمی ریشه می‌دواند که در چنان جامعه‌ی بالنده‌ای نویسندگانی چون همینگوی، فاکنر، اشتاین‌بک و فاست چگونه پرورش یافته‌اند؟

واژه‌های چرکین

«کاوشگر» در آغاز این بخش تأکید می‌کند که اگر نام چند هنرمند را می‌آورد، به هیچ روی قصد نفی شخصیت فردی ـ اجتماعی و یا انکار ارزش آثار آنها را ندارد و هر چه هست، اشاره به چند واژه است و دیگر هیچ.

سالها پیش که مجله‌ی فردوسی منتشر می‌شد، آقای «محمدعلی سپانلو» ـ شاعر و ناقد و بازیگر سینما ـ در پاسخ به نظرات آقای «براهنی» نقدی نوشتند و در سطری از آن، به‌جای آنکه مثلاً بنویسند: چرا مراجعه‌ی با رمیدی را با خوردی و نظایر اینها، مرقوم فرموده بودند: «چرا شیش کردی؟»

سالها گذشت تا در شماره‌ی دوم «گردون» آقای «معتقدی» درباره‌ی شعرهای آقای سپانلو برداشت‌های خود را مطرح کردند و در پی ایشان خانم «غزاله علیزاده» ـ داستان‌نویس ـ پاسخی نوشتند که البته نکات شایان تأملی داشت ؛ اما در یکی از فرازها ابراز عقیده کردند: «هنرمندان آمریکای لاتین که پنج جایزه‌ی نوبل را روی هوا زده‌اند، متوسط هستند.» ـ به‌زعم «کاوشگر» این بدیهی‌ترین حق یک نویسنده است که هنرمندی را در فرازِ میانه یا فرود ببیند، مشروط بر اینکه نظریاتش همراه با دلیل باشد. ـ خانم «علیزاده» همچنین در همان فراز نوشتند: یک گروه داستان‌نویس و شاعر که دنیا را تسخیر می‌کنند یابوکرده‌اند، حشری هستند.

اینجا دیگر «کاوشگر» به دنبال دلیل نمی‌گردد و تنها به بیان این پرسش بسنده می‌کند: آیا می‌توان رابطه‌ای یافت؟

«پاز» و «گردون»

ماه پیش، یکی از ماهنامه‌ها در نوشتاری زیر عنوان: «پرسترویکای اسلامی وجود ندارد» به بهانه‌ی چاپ جمله‌ای از «اکتاویو پاز» در نخستین شماره‌ی «گردون» ما را مشمول مراحم ویژه‌ی خود قرار داد. نویسنده‌ی آن گفتار به سهو خود ندید که به تأکید همیشگی گردون مبنی بر اینکه «مطالب الزاماً نظریات گردانندگان گردون نیست» اشاره کند و در نتیجه دیوان بلخ را برپا داشت و اینگونه به کار داوری پرداخت: «چون پاز گفته است هر اتفاقی مرکز جهان است، بنابراین، گردون پیرو اومانیسم است!... و چون پاز این نظریه را مطرح کرده، بنابراین گردون خواهان برپایی پرسترویکای اسلامی! است... و چون پاز آن جمله را گفته پس گردون مخالف... و سرانجام چون پاز، پاز است بنابراین گردون غربزده و پیرو دموکراسی منحط غرب است...»

شمه‌ی اینهمه عدالت و انصاف را می‌بینید؟

البته رنجش «کاوشگر» به دلیل دریافت اینگونه دشنامها نیست ؛ زیرا:

یکی پرسید از آن فرخنده نام
که تو چه دوست داری؟ گفته دشنام
که هر چیز دگر که می‌دهندم
بجز دشنام، منت می‌نهندم

اما درد اصلی بر سر اینست که اینهمه تهمت و اهانت از سوی یک اهل قلم که «عمدتاً باید اهل سمه هم باشد» زیر نام مقدس اسلام صورت گرفته است... براستی چقدر بخت یار گردون بود که تصویر گالیله و جمله‌ی معروف او را چاپ نکرد ؛ زیرا او نیز گفته بود: «مرکز جهان همانجایی است که تو ایستاده‌ای.»

رابطه‌ی سبیل و سیما

«کاوشگر» توجه همه‌ی کسانی را که خود را روشنفکر یا اهل عرفان می‌دانند و یا در این موارد ادعایی ندارند اما دارای سبیل بلند یا ریش به اصطلاح پرفسوری هستند به پاره‌هایی از یک نقد زیر عنوان: «چرا جهان سومی‌ها هذیان می‌سازند؟» چاپ شده در شماره دی‌ماه یکی از ماهنامه‌ها جلب می‌کند: ۱ـ «روشنفکر واژه‌ی دیگر حلوای شکرپنیری است که از عرفان و درویش مسلکی آش شلغم شوربایی ساخته که در آن کار و تنبور و یوگا و کویر و گارد در کمال سلم کنار هم در پختن یک آش واحد شرکت دارند.» ۲ـ «آقای علی حاتمی هم در فیلم مادر، تمدن اروپایی و عرفان را در وجود شخصیتی به نام جلال‌الدین جمع کرده که یک صندوقدار بانک است ؛ کشک خانگی عرفان و سوپ نتایج یک زندگی غربزده...» ۳ـ «روشنفکر جماعت آدمهایی سطحی هستند. آنها اسم کتابها را با یکدیگر ردوبدل می‌کنند نه خود کتابها را.» ۴ـ «در اینجا آنچه هنوز در میان مردم زنده است اشعار رثایی محتشم کاشانی است، نه شعرهای آقای احمد شاملو.» ۵ـ «جلال آل‌احمد به نوعی کم‌وبیش دریافته بود که آنکه باید بیاید دیگر گردش گیر افسار تمدن اروپایی نیست و ریش پرفسوری نه و یا سبیل نیچه‌ای هم ندارد.»

واژه‌های ریش و سبیل «کاوشگر» را به یاد خاطره‌ای از صفی‌علیشاه افکند که از این قرار است: روزی صفی علیشاه در خیابان خانقاه با رهگذر معترضی روبه‌رو شد که داشتن «شارب» را بر او خرده گرفت و گفت: مگر نمی‌دانی سبیلی که لب و دهان را بپوشاند کراهت دارد؟ صفی‌علیشاه پاسخ داد: چرا می‌دانم. مرد معترض پرسید: پس چرا سبیلت را آنقدر بلند کرده‌ای که دهانت را بپوشاند؟ صفی‌علیشاه در چشم‌های مرد معترض خیره شد و گفت: برای آنکه «... زیادی نخورم (!)»

رستم‌های اسرائیلی

«اینجا اورشلیم، صدای اسرائیل»...

رادیویی که در بحبوحه‌ی ۸ سال جنگ و فرود آمدن هزارها بمب و موشک بر سر عزیزان ما برای مادران و پدران داغدار ایرانی ترانه‌های نشاط‌انگیز پخش کرد و همراه با این رادیو «اسحاق رابین» و «الیاشاروف» و «شامیر» و صهیونیست‌های دیگر چونان پهلوانان اساطیری قوم یهود، پیوسته از صلابت و قدرت خود سخن گفتند.

این گذشت تا چند میهمان ناخوانده‌ی عراقی در تل‌آویو و حیفا فرود آمدند و ضمن اینکه رئیس پلیس تل‌آویو در اوج صلابت به شهری دیگر گریخت، تنها نفر از پهلوانان این قوم فاتح چنان شجاعانه وحشت کردند که گرفتار سکته شدند... اینها و توابعی نظیر «مناحم بگین» که مزید بر کشتارهای عام صبرا و شتیلا، کفرقاسم رهبری جنایت دیریاسین را در سال ۱۹۴۸ بر عهده داشت، بازماندگان کسانی هستند که از «تربلینکا» و «آشویتس» جان بدر بردند و به فرزندانشان آموختند که شما نیز برای قهرمان شدن، به نامی دیگر، در مکانی دیگر و به شیوه‌ای دیگر همان آشویتس و تربلینکا را برپا کنید ؛ اما رویاروی این پهلوانان، والا زنی بنام «دلال مغربی» وجود داشت که ۱۳ سال پیش در حیفا ساعتها با صدها صهیونیست نبرد کرد و به شهادت رسید، تا فرزندان او ۱۰ سال بعد «انتفاضه» را خلق کنند و با سلاح ایمان و سنگ، پهلوانان صهیونیست را به‌ستوه آورند... «نزار قبانی» در اینباره نوشت: «دلال المغربی» و یارانش با نبرد خود همه‌ی تلگرام‌های تبریکی که رهبران عرب به مناسبت دندان درآوردن نوه‌هایشان و یا ختنه کردن فرزندانشان مبادله می‌کردند، در حیفا دریدند.»

دههٔ شصت چگونه گذشت؟

«دههٔ شصت چگونه گذشت؟» شاید سؤالی بسیار کلی باشد. شاید این درخواست که شاعران، نویسندگان، هنرمندان و بطورکلی روشنفکران خلاق به آن پاسخی چهارصد کلمه‌ای (حدود چهل سطر) بدهند، کمی دور از انصاف باشد. اما، شاید بتوان با این استدلال ـ که شاید قانع‌کننده هم نباشد ـ تا اندکی از ناروایی‌اش کاست:

سؤال کلی است چون قصد نداریم برای کسی ـ هر کس و در هر مقام ـ تعیین‌تکلیف کنیم. سؤالهایی از این دست شاید از طریق مطبوعات دیگر هم مطرح شده باشد یا مطرح شود و عزیزان بدانند که مثلاً باید دههٔ شصت را از نظر اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، هنری، ادبی و یا حتی نزدیکتر، از نظر شعر، داستان، نقاشی، موسیقی، تأتر، سینما، و یا بسیار خصوصی‌تر، از نظر زندگی شخصی بنویسند. بنابراین با احترام به آزادی اندیشه سؤال را کلی مطرح می‌کنیم و از عزیزان می‌خواهیم نظرشان را برای ما ارسال کنند تا به یک جمع‌بندی ارزشمند ـ هر چند محدود ـ برسیم.

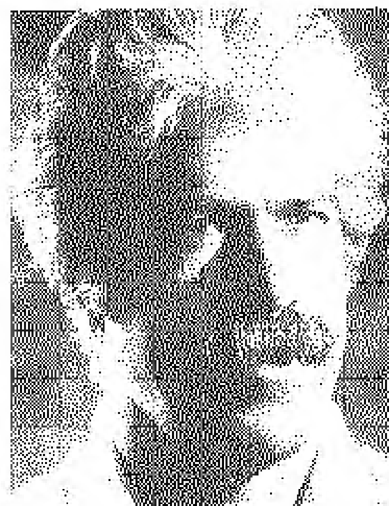
مهم رسیدن به پاسخ‌هایی است که کارساز باشد، بتواند خواننده را با هر پژوهنده‌ای را به سرمنزلی برساند. امیدواریم خواننده بتواند با خواندن تمام این پاسخ‌ها از انسان‌هایی با اندیشه‌های گوناگون، تخصص‌های مختلف، سلایق متفاوت، موضع‌گیری‌های متفاوت حاصلی به‌دست آورد روشنگر کارنامه‌ی ده سالهٔ تاریخمان.

ما دههٔ پرفراز و نشیبی را پشت سر گذاشته‌ایم. دهه‌ای که از نظر دگرگونی‌های تاریخی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، همسنگ و همتایی ندارد و شاید به جرأت بتوان گفت که یکی از استثنایی‌ترین دهه‌های تاریخ ایران است. ما در این دهه، با داشتن انقلابی نوپا، سالها بخاطر تجاوز به وطنمان جنگیده‌ایم، جلو سیل‌ها ایستاده‌ایم، قامت خمیده و خردشده‌مان را از زیر زلزله‌ای سنگین، بسختی استوار نگهداشته‌ایم. کوشیده‌ایم در برابر تمام این مصایب و امثال آن، با فرهنگ خود، هنر خود، ایرانیت خود، سربلند بر روی پاهای چندین هزار ساله‌ی خود بایستیم. تلاش کرده‌ایم در خلوت و در جمع، حضور انسانی و معنوی خود را بارور و پربارتر پیش ببریم.

فراز و نشیب‌های فرهنگی کم‌نظیری را پشت سر گذاشته‌ایم. سالها با رکود ادبی، هنری روبرو بوده‌ایم و ناگهان همچون آرامش پیش از توفان، سیل خروشندهٔ آثار غافلگیرمان کرده است. ما پرتیراژترین کتاب را در این دهه داشته‌ایم. ما با بهترین‌های آیندهٔ شعر و داستان این سرزمین آشنا شده‌ایم. ما از هر نظر، فراز و نشیب‌های غریبی را پیموده‌ایم. مهمتر از همه، ما مطرح بوده‌ایم. فرهنگ ما، آداب ما، مناسک ما و اصلیت ما، بازتابی جهانی داشته است. بیگانگان اگر چشم دیدن ما را نداشته‌اند، امروز دیگر نمی‌توانند بی‌تفاوت از کنارمان، فرهنگمان، سرزمینمان بگذرند. دیگر نمی‌توانند بدون حضور ضمنی ما، درباره‌مان تصمیم بگیرند. ما هستیم. ما در چرخهٔ زندگی جهان دیگر تنها یک ذیوجود نیستیم، هستیم، حضوری فعال داریم و نقشی مطرح، درخور زمانه‌مان و شایستهٔ آیندگانی که بهرحال، پایه و اساس فرهنگ و جهان‌بینی‌شان در حال شکل گرفتن است.

پس، امیدواریم که یاران، دوستان، عزیزان و خلاقان فرهنگ این سرزمین، با پاسخ‌هایشان، ما و خوانندگان را یاری دهند. باشد تا از این طریق هم، گامی ـ هر چند کوچک ـ در راه اعتلای شرایط انسانی و پربار فرهنگ ایران‌زمین برداشته شود.

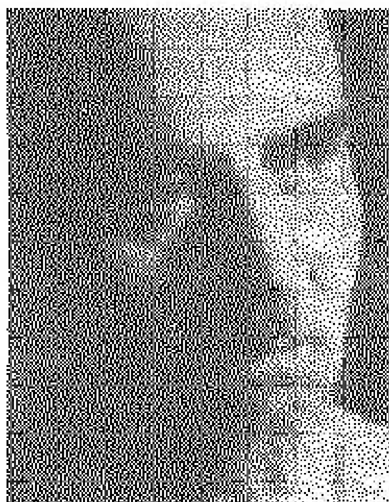
منصور اوجی



من به نسل سوم معتقدم

در اوایل این دهه به علل گوناگون از جمله عدم چاپ کتاب شعر و نبودن نشریات هنری و ادبی، میان جوانان بااستعداد و علاقمند به شعر و شعر اصیل امروز ایران فاصله افتاد و همین امر مشکلاتی برای شعر بوجود آورد و حتی در کار شاعران جوان تأثیر گذاشت و پاره‌ای را به مرز رفتن کشاند و به پرت رفتن و پرت گفتن، ولی بهرحال در این دهه چه در زمینهٔ شعرهایی با مایه‌های اسلامی و چه با مایه‌های زندگی و طبیعت از جوان‌ترها بیشتر کتاب چاپ شد که به رغم رگه‌های درخشانی که در آثارشان دیده می‌شود و هنوز هیچکدامشان به زبان و بیان خاص خود در شعر نرسیده‌اند و این مسئله نیز همانطوریکه می‌دانیم زمان می‌خواهد و همت و تلاش - و اما در این دهه «کل اشعار نیما» به همت سیروس طاهباز در اختیار علاقه‌مندان نیما قرار گرفت و از سیمین بهبهانی، حقوقی، سپانلو، براهنی، رحمانی، مشیری، صفارزاده، باباچاهی، لنگرودی، مختاری، سلیمانی، اشکوری، بنیاد مسعود احمدی، فدایی، محمودی، جورکش، فرشته ساری، گیتی خوشدل، مرسده لسانی و خیلی کسان دیگر که یادم نیست کتابهایی منتشر شد و در ضمن برگزیده کارهای اخوان، آتشی، بهبهانی، تمیمی، اشکوری، جلالی و چند تن دیگر در همین دهه به چاپ رسید که در بین اینها خوب و بد زیاد بود، پاره‌ای به آخر خط رسیده‌اند و پاره‌ای دیگر نشان داده‌اند که در اوج شکفتگی خود هستند و پاره‌ای هنوز شوق و توان گذشته خود را دارند و پاره‌ای دیگر در آغاز راه و کار شاعری. در همین جا بد نیست به یکی دو نکته اشاره‌ای داشته باشم در اواخر این دهه یعنی در یکی دو سال اخیر دو عبارت اینجا و آنجا نوشته شد و گفته شد که هنوز هم گفته می‌شود نوشته می‌شود یکی «موج سوم» و دیگری «نسل سوم» باید توجه داشت که ایندو یکی نیستند. من به سهم خودم به «نسل سوم» معتقدم ولی به «موج سوم» نه، چرا که «نسل سوم» با کار و آثار خود چه در زمینهٔ شعر و چه در زمینهٔ قصه نشان داده‌اند که هستند و دارند می‌آیند و هر کدام هم تشخص خاص خود را دارند و یکگی و یکتایی خود را که قدمشان مبارک، ولی «موج سوم» موج است و چون هر موج دیگری سرنوشت مشخص نیستی است چرا که موج تا به دریا نپیوندد، موج است و میرا و اینها گروهی هستند که نه مایه‌ای دارند و نه دانشی و دقیقاً هم به دست هم نگاه می‌کنند و همه هم شبیه بهم می‌گویند و می‌نویسند، درست مثل اینکه کاربن گذاشته باشی و کپی کرده باشی، اینها باید سعی کنند روی پای خود بایستند و زندگی خود را با زبان خود به شعر بکشند، وگرنه بر سر آنها همان رود که بر موج نو رفت و بر موج ناب، و بر شعر حجم که جز سرکرده آنها کسی نخواهد ماند، چنانکه از موج نو، احمدرضا احمدی ماند و از شعر حجم رؤیایی و از موج ناب؟... هر شاعری باید آواز خود را بخواند و درد خود را به آواز بکشاند. این نکته را هم در همین جا بگوییم که شاعر باید ذاتاً شاعر باشد و بعد برود و علم شاعری را بیاموزد و بگوید و بنویسد تا به زبان و بیان خاص خود یعنی به تشخص شاعری برسد، بله چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار- و با خوابنما شدن یکشبه نمی‌شود شاعر شد و اما در این میان بد نیست اشاره‌ای به شعر سه شاعر زن بکنم فرشته ساری، گیتی خوشدل و مرسده لسانی.

رضا براهنی

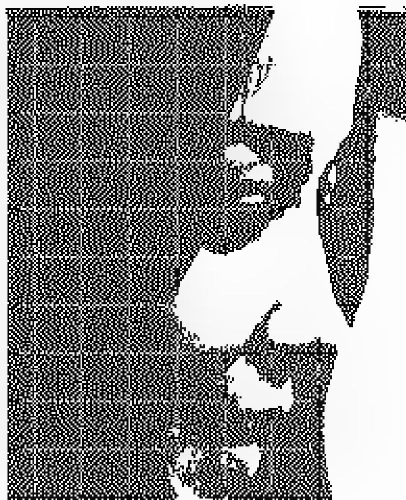


جوانهای بی‌سن

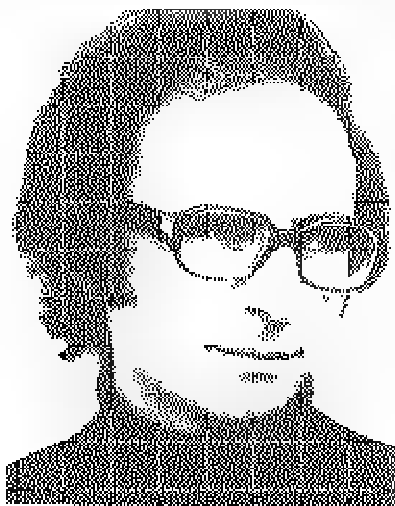
دههٔ شصت نگذشته است، دههٔ شصت نمی‌گذرد، دههٔ شصت با من می‌ماند، دههٔ شصت با ما می‌ماند- ادغام انقلاب در جنگ، انقلاب در زندان، انقلاب در انفصال، جنگ در صف‌های طولانی چراغهای چلچلعه‌های ابریز سر کوچه، در پول و بی‌پولی، در نزاع عاطفهٔ اعماق و عبور رودی از خونسردی ازمن در برابر ستم به قلب من، به قلب ما، در سفرهٔ فقیر مبهمی کج و معوج در موشک و بمباران، و آژیرهای وارگون در ترس‌های کنجله در پستو، و شماع معصوم چشم زنها و بچه‌ها در نور چراغ قوه یا شمع، و فریاد همهٔ چراغها را خاموش کن می‌گویم، و فریاد خفهٔ شاعری از این پایین، که نه، نه! من چراغ کوچکی را بر روی زمین روشن نگاه خواهم داشت حتی اگر آسمان همهٔ ستمهایش را ببارد، و ادغام پلک در پلک در کنجی و خطهای روی دیوار زندان درون که کی سرب بیرون می‌بارد، و بعد ادغام نوشته در نوشته، نوشته در شعر، شعر در شعر جهان، باز کردن پنجره‌ای به سوی زن، نور، زندگی، حتی مرگ، و آموختن مرگ، روی زانوی مرگ نشستن و بازوهای نرم او را به دور شانه‌های خود حلقه شده دیدن، نه دههٔ شصت نگذشته است، نمی‌گذرد، نوشتن نوشتن نوشتن در

صفحه یازده

شهر نوش پارسی‌پور



کنده شدن از یک زهدان تاریخی



دو بیتهٔ پرروحم ... [illegible] ... چند لحظه [illegible] شده بود.

و [illegible] می‌شود

«دیشب خواب دیدم دلار شده [illegible] تومن!»

«هرچقدر بخواهی دارم که»

«[illegible] گشته خواسته [illegible] می‌دهد»

و بی‌[illegible] لباشان گوید: «سوسه چس فیل!»

و [illegible] قطعی [illegible] می‌کند به [illegible] آذربایجان ترکی گوی: «[illegible]»

«آخر شاعر [illegible] آنگاه جهان [illegible] مگر شعر توانای معاصر خودمان سروده که ممدوش شیخوی کرجی جنگ می‌کند؟»

«آخر در آن یوم شنیدم شد که ایرج هم می‌خواهد یک لشکر به کره بفرستد [illegible] شعر مشغول بوده (و هر جور حساب می‌کنم سن و سال شاعر در سال‌های جنگ کره به مشمولیت می‌خورد) [illegible] مقامات مسئول نوشته که بنده اهل [illegible] کره و [illegible] و [illegible] گوزیر [illegible] که [illegible] جنگ [illegible] می‌ترسم.»

«با وجود این...»

«با وجود [illegible] سپاه ترویج کشاورزی بودم، کار مهمی می‌کردم، [illegible] مسلح، با محموله [illegible] که [illegible] نداشتم یکراست [illegible] پیشه کنی کردند [illegible] صادر می‌کردم که «مرگ در [illegible] مرگ بر من، مرگ بر میخ؟»

«با وجود این...»

«عشقی! بسه گردن هم دشیم؟»

«پس وقتی [illegible] انتقاد می‌کنند که شاعر متعهد و مؤمن به اوپتیمیسم [illegible] حق دارند.»

[illegible] کم بود. از تازه [illegible] آمده‌ها [illegible] که [illegible] حریف اینهمه کتاب و نشریه [illegible] نمی‌دهد [illegible] به امانت می‌گیرم [illegible] کارهای خوب خواندم. گاهی [illegible] گل‌های [illegible] در بوستان [illegible] شکفته‌اند [illegible] بیشتر از شعر بود [illegible] از سینما هم می‌بردم [illegible] فیلم ایرانی [illegible] و [illegible] خود [illegible] دیدم [illegible]

[illegible] بوشکندها [illegible] خواننده [illegible] می‌بی‌غرض و مرض باشد.

[illegible] در [illegible] CRITIQUE [illegible] سطحی پید [illegible] می‌رود [illegible] کتابی در [illegible] چسبیده [illegible] (چیزی که چروک سانیسم نامیده‌اند) [illegible] کستاک «وجدان عمان» می‌نامیدم [illegible] (دمی؟) [illegible] شاهد [illegible] (به قول ترجمان کتاب [illegible] گودینگ «سالار مگس‌ها» باشیم)

[illegible] «پرخاش گمشده‌ای» [illegible] سالار [illegible] آورده.

اگر [illegible] آن‌گونه [illegible] و [illegible] کتاب [illegible] جایش [illegible] مستشرق [illegible] دانشگاه‌های غرب [illegible]

[illegible] کتاب [illegible] جدیدی در [illegible] بزرگ پیشرو [illegible] همهٔ ما [illegible] درجهٔ چهارم هستیم.

و در [illegible] دیوار [illegible] رنگارنگ [illegible] مردم [illegible] گذاشته [illegible] کسانی [illegible] می‌دهند [illegible]

[illegible] پوشانی کمونیسم [illegible] می‌دهد [illegible] که مگر [illegible] جنگ سرد را آب [illegible] عنوان دیوان یک شاعر امریکایی STRAW FOR FIRE (= پوشال برای آتش) است.

و [illegible] جنگ و [illegible] بادشده [illegible] اگر [illegible] از [illegible] حوالهٔ [illegible] کابوس [illegible]

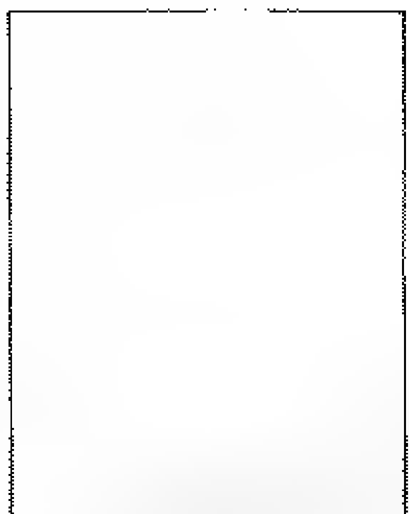
پیش‌بینی شده که [illegible] کامپیوتر [illegible] ایران [illegible] محدوده است. [illegible] دیگر [illegible] دم [illegible] تمام می‌افتند در خواب‌هام [illegible] کابوس [illegible] عرق می‌شوم، [illegible]!

[illegible] که [illegible] می‌شود [illegible] کشیده به [illegible] که [illegible] کرده [illegible] که [illegible] و آشنا [illegible] «[illegible]»

[illegible] واژهٔ براوو BRAVO هم چه معانی [illegible] «مرحبا، آفرین [illegible]» [illegible] به فرهنگ واژگان انگلیسی - فارسی

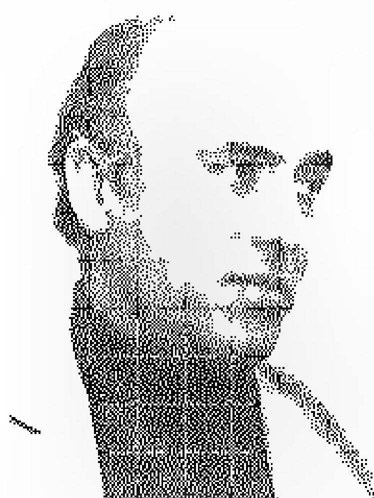
و [illegible] همان [illegible] حرف [illegible] کاغذ [illegible]

لاله تقیان



دههٔ شصت [illegible] می‌خواهم سال‌های کمبود و آغاز [illegible] بویژه از لحاظ فرهنگی [illegible] سالی [illegible] و آمار و [illegible] داشته است [illegible] که [illegible] و حتی [illegible] و نویسنده [illegible] چندان دلچسب [illegible] که [illegible] وجود دارد، ولی عموماً [illegible] بیشتر [illegible] که ما می‌بایست [illegible] دههٔ انقلاب برای فعالیت‌های فرهنگی [illegible] یا اجتماعی

هشمت جلالی



عرفانی — فلسفی

[illegible]

[illegible] که میتوانیم [illegible] فرهنگی [illegible] که حقیقتاً [illegible] گام برمیدارد.

[illegible]

جلال [illegible]ی

آنجا که حس نباشد

[illegible]

ترجمه و [illegible] موسیقی [illegible] به [illegible] و [illegible] گسترده [illegible] ویژگی‌های عمومی و [illegible] فارسی [illegible] خصوص [illegible] سال‌های [illegible] دهه ۶۰ [illegible] خشک و [illegible] بود. آن [illegible] رنگ‌باخته [illegible] مجموع آموزش‌های [illegible] و [illegible] فرهنگ عربی بودند. [illegible] که [illegible] سینمای فارسی [illegible] موضوع [illegible] در برابر این موسیقی [illegible] چیزی که در [illegible] و [illegible] - برانگیختن [illegible] یکنواخت [illegible] بود.

در قصه، ادبیات بیشترین سهم از آن [illegible] داستان [illegible] آثار گلابدره‌ای، رضا رهگذر، [illegible] محمود، منصور کوشان، مهدی سحابی، جواد مجابی، اسماعیل فصیح [illegible] و [illegible] نوشته‌های تقی مدرسی و محمدرضا صفدری هریک به‌گونه‌ای طیف گسترده جنگ و انقلاب را بازتاب دادند. به موازات [illegible] شهرنوش پارسی‌پور و عباس معروفی بیشتر [illegible] آزمایی کردند که می‌توان آن را [illegible] سینمای «عرفانی- فلسفی» دانست [illegible] که مشخصاً به یکی از دوگونه [illegible] آن جایگاه [illegible] به جای [illegible] رمان و [illegible] «[illegible]شدگی» یک [illegible] که در شعر [illegible] دیده می‌شود.

در رسانه‌های دیگر [illegible] موسیقی [illegible] «عرفانی» و [illegible] ترجمه [illegible] و آثار داستانی تاریخی [illegible] در کنار آثار [illegible] و عرفانی [illegible] و گرایش به [illegible] و رواج [illegible] بر [illegible] پایبندی به ادبیات در نوشته‌های [illegible] و عرفانی [illegible] ترجمه‌ها و پژوهش‌های [illegible] را می‌توان در [illegible] مورد [illegible] قرار داد. رنگ کم‌رنگی از [illegible] و عناصر [illegible] ترجمه‌ای [illegible] از [illegible] در راه‌های [illegible] در دهه [illegible]

یاد کرد که در [illegible] آن [illegible] و [illegible] ظاهر شد و در مجموع [illegible] به دهه [illegible] برخورد [illegible] بوده است.

[illegible] مجموع [illegible] دهه ۶۰ [illegible] کم [illegible] که [illegible] پیش [illegible] سابقه از نوشته‌های آن [illegible] که گاه [illegible] و [illegible] یاد کرد. [illegible] («[illegible]») [illegible] و [illegible] بود.

از دیگر رویدادهای فرهنگی که [illegible] تأثیر [illegible] عبدالکریم سروش در خصوص «[illegible] و [illegible]» نام برد [illegible] کتاب [illegible] به [illegible] کتاب [illegible] تأثیر [illegible] پژوهش‌های [illegible] که می‌توانست [illegible] در [illegible] دیگر [illegible] «[illegible] پژوهش» و [illegible] ایجاد کند [illegible] ملاحظه [illegible] مطرح [illegible] هیچ کسی [illegible] که [illegible] تأثیر [illegible] جامعه‌شناسی در دهه ۶۰ برخوردار شده باشد. ■

پرویز کلانتری

[illegible] دهه

دهه شصت [illegible] گسترش گروهی و کمی [illegible] هنر [illegible] نقاشی، پس از انقلاب تا [illegible] ۶۰ فقط یک گالری [illegible] کار می‌کرد [illegible] به شیوهٔ [illegible])

[illegible] ۶۰ [illegible] شده [illegible] گالری‌های گذشته [illegible] که [illegible] که گاه [illegible] در یک روز [illegible] نمایشگاه در آن [illegible] می‌شد.

[illegible] گفت سینمای [illegible] در این دهه همچون [illegible] شکفت و [illegible] بیرون نمایش داد.

شرکت [illegible] بین‌المللی و [illegible] آن در خارج کشور یک مسئله مهم و [illegible] بود.

در [illegible] دهه ۶۰ [illegible] رمان‌های گوناگون بود و [illegible] آرمانی [illegible] شد.

موسیقی [illegible] در این دهه می‌شد گفت [illegible] و [illegible] گروه [illegible] داشته است

حمید صدر علایی

مگر [illegible] هم می‌کند

بروژهٔ مژده

آخرین بازی یا بازی آخر

پرسشی در تعلیم و تربیتی چیز کوتاه

در فکر می‌کنم هنرمند ما [illegible] حساب چیزهای خود همیشه به نوعی پاسخ می‌دهد. اصولاً هنر حاضر، اثرات هنرمند به [illegible] در شرایط [illegible] تأثیری مستقیم در شکل‌گیری دقیقه‌های هنری دارد [illegible] به عقیده من «[illegible]» که هر بار کمتر تعریف‌شدنی [illegible] پیچیده‌اش مشهور شده [illegible] مفهوم [illegible] در حقیقت [illegible] است. [illegible] هنرمندان ما و مردم ما در این دهه [illegible] گذشته‌اند که در این مقطع خاص هنری [illegible] احساس می‌شود. دلیل [illegible] محافل و نوع [illegible] به جنب [illegible] پرورشی‌ها، [illegible] مثل کسی و [illegible] تصور می‌روند [illegible] جلوی و [illegible] شبیه روانکاوی آشتی [illegible] افسانه‌ها، قصه روانشناسی و چند گونه شعر [illegible] شعر، سرایش آشتی حقوقی، تجاری و رؤیایی که دنیایی حس عمومی و لطیف را [illegible] وسیله‌های سرگرمی ارائه داده [illegible] در جامعه بعد دیگر شده است. مردم دیگر در پی سرگرمی نمی‌خواهند و برای صرفاً سرگرمی به گالری‌ها و تئاتر و سینما نمی‌روند. سرگرمی مشابه هم در جمع دیگر آنقدر زیاد هست [illegible] و جمعیتی در خود آگاه‌شان [illegible] است.

و اما هنرمند ما [illegible] دیگری است [illegible] بازی و [illegible] هوشی چشمگیر در دههٔ ۶۰ و خود داشته در عرصه [illegible] غیر از چند استثنا [illegible] کشور [illegible] شناسانده [illegible] در نتیجه [illegible] است [illegible]

[illegible] (Oricy Hotan) [illegible] چیزی [illegible] آنچه هست [illegible] آنچه [illegible] یک اثر ساده در [illegible] پدیده‌ای [illegible] آموزش و تجربه کسب شده مورد ملاحظه قرار گیرد. می [illegible] که [illegible] و هنرمند [illegible] فکر می‌کنم [illegible] حس مواجه شدن با عقاید و برداشت‌های ساده در مورد یک کار هنری است [illegible] ساده‌ای [illegible] یک کار هنری باید معیاری برای سنجش وجود داشته باشد که این معیار در مورد [illegible] شخصی و با عشقش خودپسندی [illegible] شده و گرنه [illegible] که آثار [illegible] مورد تأثیر [illegible] کرده و [illegible] به بیشتر دارد [illegible] اگر کسی [illegible] می‌پسندد [illegible] و اگر می‌پسندد [illegible] مطلقاً معیار علمی و هنری ندانسته و امری نیست [illegible] برای یک [illegible] آگاهانه و [illegible] مطرح است یکسره [illegible] هر چیز [illegible] بتواند [illegible] واقعی و به عدم توافق خود در مورد کار مورد بحث [illegible] در معیارهایی که [illegible] طریق آموزش و با تجربه کسب کرده‌اند [illegible] ایجاد [illegible] است [illegible] پیدا! (Leon Edel) [illegible] هرگز [illegible] برای [illegible] پیکاسو [illegible] کسب و [illegible]

متأسفانه بیشتر منتقدینی که [illegible] در روزنامه‌ها و یا مجلات [illegible] بیشتر شبیه یک [illegible] است [illegible] یک انتقاد اصولی و [illegible] [*] [illegible] پیش یکی [illegible] که بعد از اجرای «آخر بازی» [illegible] در سال گذشته توسط یکی [illegible] گروه‌های پیشنهادی آنچنانی [illegible] شده بود [illegible] که [illegible] نوشته یا امضای [illegible] چاپ شود [illegible] امروز [illegible] اسم پیشنهاد [illegible] بلکه [illegible] کرده است.

[illegible] بالاخره مجبور شد [illegible] مقاله‌ای [illegible] تحت عنوان «آخر کدام بازی؟» چاپ کند و [illegible] اطلاعات کافی [illegible] و بخصوص مقولهٔ [illegible] که در [illegible] آشتی [illegible] کرده و [illegible] «شکسپیر گونه» [illegible] کرده است [illegible] نوع چیزی [illegible] شخصی [illegible] گرفتن [illegible] «آخر» [illegible] برای خود [illegible] واقعی و [illegible] که [illegible] مردم [illegible] یک کار هنری [illegible] به آن است [illegible] که چه چیزی [illegible] و چه چیزی شایستهٔ تحسین است»

[illegible] اسم [illegible] گذشته [illegible] در [illegible] نامه [illegible] مطالعه [illegible] و [illegible] برچسب [illegible] یک نوع [illegible] هنری شده است. ■

نگاهی به دیگر

[illegible]

دلم برای وطن پر می‌کشد

سیمین بهبهانی

[illegible] MESA [illegible]

می‌گیرم

سه‌شنبه [illegible]

[illegible]

چهارشنبه [illegible]

[illegible]

پنجشنبه [illegible]

[illegible]

هشتم آبان

[illegible] شهر گردشی کردیم [illegible] می‌خواستیم [illegible] برویم گفتند مرکز شهر [illegible] گفتم خوش به مرکز شهر خودمان که نیمه شب هم [illegible] است و می‌توانی [illegible] قدم بزنی (در امریکا اگر کسی بخواهد سوار کسی را [illegible] [illegible] نگاه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] به پاسخ می‌گشاید؟) شب هنگام به [illegible] که در آنجا [illegible] شب شعری [illegible] سالن پر [illegible] بود [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] ویلا و [illegible] [illegible] [illegible] «آخر شب» برای من بود [illegible] شعرهایشان [illegible] [illegible] از شب گذشته بود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شعر [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کرده بودم [illegible] هیچ [illegible] شعر [illegible] نداشتم [illegible] [illegible] [illegible] شعری بخوانم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که حالا نشسته [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مردم [illegible] [illegible] گرسنه بودم [illegible] [illegible] که برای خواندن شعر [illegible] پشت میکروفون رفتم [illegible] که شروع به خواندن کردم [illegible] دو شعر [illegible] بود یکی «پنجره» [illegible] عشق [illegible] و دیگری «[illegible] پای که می‌آید؟ به کجا [illegible] که [illegible] بگو که پنجره بگشایم اگر [illegible] عشق خبر دارد». سپس گفتم می‌خواهم [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] کشورها گذشته [illegible] گفتم [illegible] کشوری [illegible] که [illegible] [illegible] جنگ [illegible] [illegible] آموده [illegible] [illegible] پیروز [illegible] [illegible] که هیچ جنگی پیروزی [illegible] [illegible] گفتم می‌خواهم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] می‌خوانم «[illegible]» «[illegible]» [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و بالاخره «رو نگاه کن به شراب» و «[illegible] که [illegible]» و «[illegible]» و «شادی کجاست [illegible]»

[illegible] که می‌خواندم [illegible] و [illegible] می‌گریستند [illegible] [illegible] شعر [illegible] خواندم و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] احساسات شنوندگان حد نداشت

پانزدهم آبان

به سن‌آنتونیو، شهر کنفرانس MESA وارد شدیم. به محض

ورود در سرسرای هتل ماریوت (Marriott) [illegible] [illegible] [illegible] در آغوش کشید [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گرمی [illegible] که [illegible] همه دوستی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کرده بود و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] همسرش [illegible] [illegible] [illegible] بود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کرده [illegible] از دوستان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سپس با دوستان دیگر [illegible] شدم. دکتر احمد کریمی حکاک و همسرش [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کوچکتر بود و همسرش [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دکتر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دکتر [illegible] دکتر [illegible] [illegible] دکتر [illegible] و [illegible] می‌گفتند که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آمد و گفت که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گفتم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] سروده‌ام [illegible]

[illegible] آبان

صبح [illegible] [illegible] کنفرانس دکتر احمد کریمی حکاک [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کنفرانس [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کریمی حکاک [illegible] گفت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دکتر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گفت [illegible] کریمی حکاک یکی [illegible] شعرهای [illegible] و شوهرش [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که شعر «رو نگاه کن به شراب» [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

شانزدهم آبان

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بود [illegible] [illegible] شاعر دیگر [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] و [illegible] آمده بودند و [illegible]
[illegible] و [illegible] وقت [illegible] گرد [illegible]
[illegible] [illegible] هر [illegible]
[illegible] وقت می‌رسید و [illegible] چه می‌شد گفت؟
[illegible] از [illegible]
[illegible] هم [illegible] یک [illegible]
[illegible] که [illegible] چه [illegible] کرد
[illegible] که [illegible]
[illegible] بود [illegible]
[illegible] که [illegible] را [illegible]
[illegible] کرد [illegible]
[illegible] بود که [illegible] آن [illegible]
گرد [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] که [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] گفتم [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] محکوم می‌کنم [illegible] محکوم می‌کنم که
[illegible] خود [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] گرفت
[illegible] شده
[illegible] و [illegible]
که [illegible] و [illegible] شعر [illegible]
[illegible] هنگام [illegible]
[illegible] که [illegible] و گفتم که [illegible] که [illegible]
و [illegible] وقت [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] گرفت

[illegible] که در [illegible] که [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] که [illegible]
که [illegible] و گفت که [illegible]
[illegible] کرد و [illegible]
[illegible] آقای [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] که [illegible] خود [illegible]
[illegible] و [illegible] کار [illegible]
[illegible] آقای [illegible] گرفته [illegible] که
[illegible] و [illegible] خود [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] شعر [illegible]

[illegible]

[illegible] شعر [illegible] و [illegible]
[illegible]
[illegible] شده بود [illegible]
[illegible] گرفت [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] و [illegible] حاضر [illegible]
[illegible] که [illegible] آمدی
[illegible] آقای [illegible]
[illegible] آمده بود [illegible] که
[illegible] و [illegible]
[illegible] بود [illegible]
[illegible] همیشه [illegible] و
[illegible] گفت که [illegible] شعر [illegible] آمد.
[illegible] شعر [illegible]
[illegible] و [illegible] که [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] گفته [illegible] که [illegible]
[illegible] که [illegible] شعر [illegible]
[illegible] شعر [illegible] گفتم
که [illegible] آمده [illegible] شده بود [illegible]
[illegible] شعر [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] نگاه [illegible] می‌رسید
[illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] گفتم [illegible]
[illegible] که [illegible]
و [illegible] که [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] پیش
[illegible] و [illegible] گرفت [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] گفت که [illegible]
و [illegible] می‌گفت که
[illegible] خواهد گشت

جستجوی سوم [illegible]

[illegible] که [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] کرد [illegible]
[illegible] بود [illegible]
[illegible] شعر [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و نگاه [illegible] و [illegible]

منوچهر یکتایی نقاش و شاعر را در آنجا برای اولین بار دیدم بسیار هوشمند و پرشور است. نکاتی ذکر می‌کرد که موجب حیرتم می‌شد. آقای دوبشاهی نقاش و شاعر نیز شعری برایم سروده بود که خواندند.

بیست و چهارم آذر

در بوستون آهنگساز شب شعری داشتم. دعوت از سوی انجمن فرهنگی ایرانیان و همکاری آقای ایرج گرگین انجام شده بود. انجمن فرهنگی ایرانیان را چند خانم خوب از جمله خانم گیتا بابویه، گلابیوف، پسندیده، مرحوم محتشمی و طاهره حسام اداره می‌کنند. به تالار دانشگاه بوستون به هدایت شدیم. آقای دکتر ساسانی جلسه را افتتاح کرد و سپس آقای ساعدپور درباره شعرم و خود تاریخ و چگونگی این خصوصیت در من سخن گفت. مقدمه بسیار جالبی بود. آنگاه من شعر خواندم. ناگفته نماند که در برنامه‌های بعدی که داشتم تا آن که شنوندگان مسن‌تر بودند، سعی داشتم که شعرها هر چه ممکن است کوتاه‌تر باشد. این انتخاب مدتی وقت از من گرفت.

بیست و ششم آذر

به پرتلند وارد شدم. در آنجا بعد به سالن ... در بیست و هشتم در دانشگاه ... و شنیدم که دکتر کریمی حکاک که استاد آن دانشگاه است برنامه‌ای داشته باشم. در فرودگاه دوست دیرین و همدانشکده قدیمم ابراهیم مکلا به دیدنم آمده بود. به خانه او رفتم و چه محبت‌ها از سوی خودش و همسرش دیدم. این عزیز دور از وطن که به خاطر نمی‌آوردم همه دلبستگی‌ها را رها کرده است، در آرزوی ایران و دیدار دوباره ... حساب تحریبی دارد. نگذریم که این حال بسیاری از ایرانیان است.

بیست و هفتم آذر

برف عجیبی ... دکتر کریمی حکاک در ... تماس گرفتم. معلوم شد که آنجا هم بیش ... برف باریده است. فرودگاه ... بسته و همه جا تعطیل شد و خواستم خود را به ... برسانم. در ... ماشین مکلا ماندم تا سی‌ام آذر که قرار بود به ... برسم. دکتر کریمی همه برنامه تنظیم ... و مجبور شد مرا به ... که در شهر و دانشگاه خودش حضور پیدا کنم.

سی‌ام آذر

در فرودگاه سانفرانسیسکو آقای خسرو فخری از سوی دانشجویان برکلی، علیرضا شجاع‌پور و فرامرز غفاری از سوی «انجمن دوستداران ایران» به استقبالم آمده بودند. به منزل خسرو فخری رفتم. شب هنگام عده‌ای از دوستان از جمله استاد موسیقی آقای دولتشاهی و شاعران و نویسندگان مقیم این شهر به دیدنم آمدند. «نوران»

همسر خسرو شام شب را از مهمانان پذیرایی کرد.

یکم دی

شب شعر در برکلی. ... در دانشگاه برکلی برگزار شد. ... پیش‌بینی ... سانفرانسیسکو خیلی سرد بود. به طوری که گاهی ... و شنوندگان ... گرم و ... بودند. خسرو فخری شعری سروده بود که خواند و ... من هم بعد شعر خواندم و سردی ... را فراموش کردم. شب خوبی بود.

دوم دی

در ... به ... برای یک شب شعر ... جمعیت کثیری آمده بودند. ... جلسه را افتتاح کرد. سه دختر ... خواندند ... خیلی هم روشن و ... علیرضا شجاع‌پور که ... یک ... و یک شعر ... پارسی را خواند. سپس تفسیر و تحلیلی از شیوه شعرم بیان کرد و ... به علیرضا شجاع‌پور ... طریق ... هم ... ذکر می‌کرد و ... می‌کرد. وقتی به فرودگاه ... رسیدیم ... پرسیدم که «پس آقای شجاع‌پور کجاست؟» و همه خندیدند ... چون ... به ... برگشتیم.

هفتم دی

... شب فرهنگی در شب شعری در دانشگاه ... برگزار شد ... برف ... که افرادی ... کردم که ... شود و ... کردم که ... انجام دهد ... همیشه اشتیاق ... پس از شعر خواندن به پرسش‌ها پاسخ گفتم ... از شنوندگان سؤال ... که ... اصلاً ... دانشجویان ... و ... دوستدار ... شعر ... گرچه ... در ایران شب شعری نداشته‌ام ... که اگر ... باشد ... خواهد شد.

[illegible] دی

[illegible] که در کنار [illegible] می‌بردم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دی

[illegible]

[illegible] دی

[illegible]

[illegible] دی

[illegible]

[illegible] دی

[illegible]

فرشته ذوین

سال بلو در گفتگو با گوردون لوید هارپر

سال بلو: من به آدم دیگری فکر می‌کنم

[illegible]

ادبیات رئالیستی از همان اول ادبیات غربی بوده است.

بدم نیست که چند تا از هنروگ را بنویسم، ولی بالاخره زمینهٔ قابل قبولش را نیافتم.

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شبک‌گو [illegible] به [illegible] ... ؟

[illegible] می طرح می‌کنند که فکر بکنم کسی [illegible] آثار [illegible] که به [illegible] [illegible] ... ؟ [illegible] ولی [illegible] [illegible] و [illegible] هیچ [illegible] و [illegible] در [illegible] ... ؟

[illegible] که [illegible] و [illegible] که [illegible] می‌کنند [illegible] می‌دهم.

[illegible] می‌گوید [illegible] و [illegible] [illegible] و [illegible] و [illegible] می‌کند.

[illegible] و [illegible] می‌کنند که [illegible] ... ؟

[illegible] به نظر [illegible] و اگر چه [illegible] نویسندگان [illegible] که [illegible] و [illegible] که [illegible] می‌کنند [illegible] که هیچ [illegible] که نویسندگان [illegible] نویسندگان [illegible] امروز در

[illegible] ... ؟ [illegible] که [illegible] و [illegible] که به [illegible] که [illegible] می‌کنند [illegible] و [illegible] که به [illegible] [illegible] که [illegible] می‌کنند [illegible] [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... ؟

[illegible] که [illegible] [illegible] و [illegible] که [illegible] چه فکر می‌کنید؟ [illegible] چه فکر می‌کنید؟ [illegible] احساس می‌کنم که [illegible] که [illegible] و [illegible] فکر می‌کنم که [illegible]

[illegible]

انسان عادی هم مثل بزرگان در نمایشنامه‌های شکسپیر و سوفوکل از سرنوشت شکست می‌خورد.

رئالیسم همیشه این خاصیت هنر را تهدید کرده است.

نویسنده باید از منطقهٔ سبز گل‌آلود پرسر و صدایی بگذرد تا به منطقهٔ نابی برسد.

بگویید واقعه‌گرایی نه واقع‌گرایی.

[illegible]

[illegible] آیا نویسندگان [illegible] می‌شناسید که [illegible] چنین [illegible] و با [illegible] کرده باشد [illegible] چنین [illegible]؟

[illegible] امریکایی [illegible] می‌شناسم که [illegible] مشکلات [illegible] که [illegible] گرفته‌اند [illegible] موضوع بحث [illegible] است.

[illegible] مارکوزه [illegible] دیگری [illegible]؟ به نظر می‌رسد که [illegible] روشنفکران [illegible] مارکوزه [illegible] که [illegible] انگلیسی [illegible] کمک به [illegible] مشکلات [illegible] شده [illegible].

[illegible] فکر می‌کنم [illegible] که [illegible] مقصود [illegible] روشنفکر [illegible] روشنفکر [illegible] کرده [illegible] که [illegible]

[illegible] مقصود [illegible] که [illegible] و [illegible] که [illegible] مارکوزه [illegible] که [illegible] زندگی [illegible]

[illegible] مارکوزه [illegible] می‌کنید [illegible]؟

[illegible] فکر می‌کنم که مارکوزه [illegible] زندگی [illegible] و [illegible] روشنفکر [illegible]

[illegible]

... که از ... [illegible] ... به بار می‌آورد آن مقصود ... [illegible] ... بر اساس مفاهیم [illegible] است؟

... [illegible] ... دیگری که [illegible] ... باشد هم ... [illegible] ... که مورد ... [illegible] ... [illegible] ... که شر به [illegible] ... در آن ... [illegible] ... و [illegible] ... در ... [illegible] ... که [illegible] ... [illegible] ... وحشت [illegible] ... ولی آن ... [illegible] ... درست ... [illegible] ... [illegible] ... که اگر [illegible] ... [illegible] ... مفهوم [illegible] ... [illegible]

[illegible] قهرمانان [illegible] شما به گونه‌ای سعی کرده‌اند که ... [illegible] ... در ... [illegible] ... به نظر می‌رسد که [illegible] ... چیزی مثل ... [illegible] ... پیشنهاد می‌کنید [illegible] ... [illegible] ... آیا [illegible] ... انجام می‌دهید؟

[illegible] ... این مسائل و [illegible] ... [illegible] کتاب‌ها به ... [illegible] مسأله آزادی [illegible] فکر نمی‌کنم که در طرح سؤال ... [illegible] ... فکر می‌کنم که ... [illegible] ... به نظر می‌رسد که در کتاب‌هایم ... [illegible] که چطور می‌توان در [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... می‌پرسیده‌ام که آیا ... [illegible] ... و [illegible] ... [illegible] وجود دارد؟ و فکر می‌کنم که [illegible] آمریکا [illegible] ... [illegible] ... [illegible] مسأله [illegible] توجه کرده‌ام مقصودم ... [illegible] ... که [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] کنم که این [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... همیشه [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] که حقیقت همیشه هم [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] کنم که چون ... [illegible] ... دروغگویی و خودفریب هستیم، به خاطر که از

[illegible] ... [illegible] ... که [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... که [illegible] ... [illegible]

۱) Teodore Dreiser [illegible] ... ۱۸۷۱ ... ۱۹۴۵

۲) Max Weber جامعه‌شناس مشهور آلمانی [illegible] ... [illegible] ... (Charismatic) ... (Legal) ... (Traditional) ... [illegible]

۳) Yates شاعر [illegible] ... [illegible]

۴) Hart Crane شاعر آمریکایی [illegible] ... [illegible]

۵) Thomas Hardy شاعر و نویسنده انگلیسی [illegible] ... [illegible]

۶) Walter de Lamare شاعر و نویسنده انگلیسی ۱۸۷۳ ... ۱۹۵۶

7) Plumed Serpent

8) The Lost Gen

۹) [illegible] WASP [illegible] White Anglo Saxon Protestant [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

10) Augie March

۱۱) Plebeian [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] کرد

12) Henderson The Rain King

۱۳) Descartes ۱۵۹۶ تا ۱۶۵۰ فیلسوف و ریاضیدان فرانسوی

۱۴) Leopold Bloom یکی [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

۱۵) Dangling Man [illegible] ... [illegible]

16) Thames

۱۷) Patrician [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

18) Herskovits

۱۹) Bohemianism [illegible] ... [illegible]

۲۰) Faust [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... برای کسب دانش [illegible] ... می‌فروشد

21) Thomas Marshall

22) Woodrow Wilson

23) Bugs Baer

۲۴) [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

25) Coxane

[illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

مکاتبات ارنست همینگوی
کنستانتین سیمونوف

همینگوی به ک. سیمونوف

۶ مه ۱۹۴۶

آقای سیمونوف عزیز



ک. سیمونوف به همینگوی

آقای همینگوی عزیز

دوست همیشگی شما
ارنست همینگوی

صفحه سی و یک

دیگر، حرف من فقط یک کتاب بوده، بلکه
به کسی بوده است بلکه نخستین . به گمان من
بود در سال‌های کوتاه شده‌ای چند چیز
هیچ صفحه‌ای همه چیزی بود که حتی ...
چیزی ... جنگ کاشته‌ام ... پرورش
بودم. طور دیگر بگویم، من اکنون پس
از جنگ ... دوست دارم
بلکه تصور می‌کنم ... می‌کنم
... اگر کسی بگوید
من ... می‌کنم ...
وجود ... به گفته خود باور دارم و تصمیم
گرفته‌ام فقط حقیقت محض را بنویسم، دیگر
... به کلی مفهوم خود را از دست
می‌دهد. اگر ... کنید ... بخواهید
... چه این آیینه بزرگ ... داشتم
تا شما ... می‌فهمم ...
و ... نمی‌پسندم. متوجه
منظورم شده‌اید؟

... یکبار ... یکی از این سال‌ها
... به آمریکا ... آن وقت ... و
به صدا ... خواهم شناخت.

خواهش می‌کنم ... شما ... همراه این
نامه ... خود را ... می‌کنم
چند کلمه‌ای درباره ... کتاب ...
... داستان‌های ... و گزارش ...
... مطبوعات نوشته‌ام ... این ...
کننده‌ای ... که برخی چیزها به فکرم
... نمی‌دانم ... برخی چیزها
چگونه ... کنم ... بیان ...
... که این ... چون ...

این ... به ... نویسنده‌ای که او ... خود را نوشته
... من ... کننده حساس ...
... شما ... خواهش
می‌کنم ... مطالعهٔ آن چند کلمه‌ای ...
... خواهش می‌کنم کاملاً ...
... می‌خواهم ... به شما
بگویم ... که کتاب خوبی ... و
نمی‌پسندید ... . اجازه
غمگین شوم، ولی برایم مهم این است که
شما ... بی‌پرده ... برخورد
می‌کنید.

... پول ... می‌کنم ۲۳ و
۲۶ این ماه در نیویورک خواهم بود و بعد
راهی ... خواهم شد. چه خوب می‌شد
اگر ... می‌توانستید پاسخ به من
... و ... آستوریا ... اطاق

۱۸۸۸ نیویورک ... معمولاً ...
... خودم را ... مسکو ... می‌نویسم
... مسکو ... سالونه
۸ ... ۲ آپارتمان ۶۶ ... مسکو.

به هر صورت ... شیوه ... منتظر ...
شده هستم.

... متشکرم ... که ... برایم
... که ... که ...
همدیگر را ... به ...
می‌باشم.

کستنیر ...
۲ ... ۱۹

همگوی ... کرت ونه‌گات

سیمون عزیز
... است که ... به ...
... می‌فهمم ... که می‌توانید
به سرزمین خود باز گردید. چند ...
... آمدید همدیگر را ملاقات
خواهیم کرد و به دوستی خود ... خواهیم
... برای من ... کمال خوشحالی بود که
نامهٔ شما را ... کردم و ...
... و ... همکاری نزدیک ...
کنم ... متأسف شدم ... که نتوانستید به
... ما می‌توانستیم ... و ...
... ساعت ... داشته باشیم.

کتاب شما ... را
امروز آن را خواندم و در اولین فرصتی که
... کنم ... به مسکو ... خواهم
نوشت. پس ... ۴۸ ساعت می‌توانم بگویم،
از شما می‌تواند کتاب خوبی باشد ... من

... این ... که ... ترجمه
نرسیم.

من می‌دانستید وقتی ترجمهٔ کتاب شما در
امریکا ... چاپ ... من خودم ...
... جنگ برگشته بودم و می‌نوشتم
چیزی ... مورد جنگ مطالعه کنم. هیچ اثر
... هر چقدر هم ... به محکمی
داشت نمی‌توانستم بخوانم. من معتقدم که
متوجه ... می‌شوید. پس از جنگ ...
... که ... آن شرکت داشتم ...
... نمی‌توانستم ... چیزی
... جنگ ... می‌بایست
... شروع ... کوشش می‌کردم، چون
... که جنگ ... بود ...
... و چون حس می‌کردم که وقت
... جنگ آخر
... عمیق در سرم پدید آمد و ...
... وحشت ... آخر ...
... من ...
۸۰۰ صفحه ... می‌کند و ...
جنگ ... ولی وقتی ...
... به آنجا هم خواهم ... امیدوارم که
کتاب خوبی ... آن ...

... سال‌های جنگ ...
می‌کردم که با ... شوروی ... داشتم
و ... شما ... شاهد ... خود
... نمی‌دانستم ... گزارشات جنگی
... آن ... که ... بار
... (... آ ... و
پشکین ... و کلمهٔ غیرممکن ... هم در اسپانیا ...
گروهی ... نظامی ... و
چون من فکر می‌کردم، اگر سعی کنم
... کنم ... (... آلمانی ... به
... می‌کنم) به شیوهٔ دیگری
نابود کنم ... بیشتر ...
... به ... دم ... دشوار
بود ... انگلیسی شدم و به‌عنوان
... جنگ ... هواپیمای جنگی انگلیس
... هم شرکت ... در
... در ... پیاده‌نظام ... هم ...
داشتم ... این که جنگ به‌پایان ... دوران
همکاری ... نیروی هوایی انگلیس بسیار عالی
بود ولی ... در ... پیاده‌نظام و
... ۲۲ پیاده‌نظام ... دادم ...
... شوم ... فرانسه می‌دانستم و
فرانسه را می‌شناختم ... فرصت
داد ... به گروه خود را در ... Maquis

[illegible]

UTAH BEACH [illegible]

[illegible]

VOGTSEN [illegible]

[illegible]

طالع

[illegible]

فریده لاشایی

[illegible]ها را هم نمی‌خواند

پایان جنگ جهانی اول مصادف بود با فعالیت فرهنگی عمده‌ای در آلمان. گروهی [illegible] فاتح که به حقانیت اخلاقی و فرهنگی خود پیش از پیش معترف شده بودند به سنت‌های فرهنگی پیش از جنگ بازگشتند. آلمان [illegible] شکست‌خورده بود، [illegible] موضعی در عرصهٔ حماسهٔ فرهنگی و [illegible] مردم [illegible] جنگ [illegible]. که [illegible] کرده بود [illegible] جنگ [illegible] گشایندهٔ دروازه‌ای [illegible] بر شعرهای [illegible] بود که [illegible] تاریخ [illegible] شکل [illegible] گرفت [illegible] گونهٔ [illegible] شد.

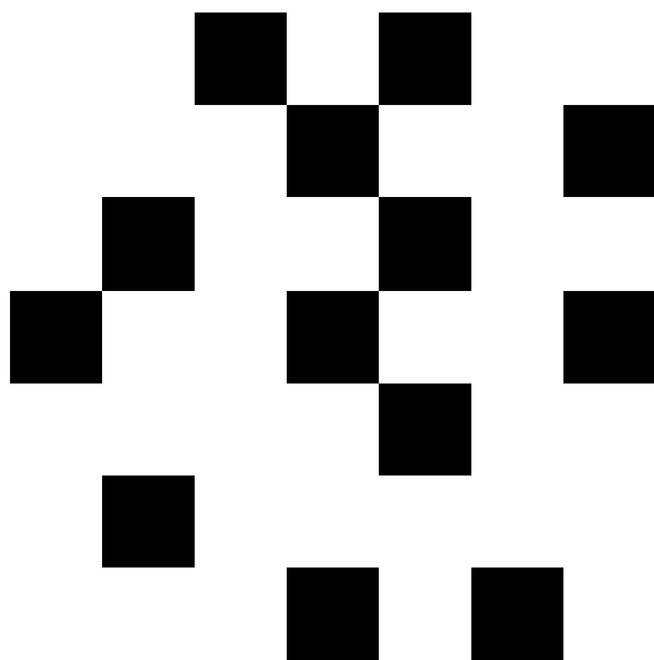
شعر [illegible] این [illegible] که [illegible] قلم [illegible] اجتماعی [illegible] که [illegible] مظهر [illegible] کرده [illegible] چهرهٔ [illegible] او [illegible] صحنهٔ [illegible] که در آن [illegible] گذشته [illegible] می‌[illegible] طبیعهٔ چنین [illegible] [illegible] و [illegible] کرده بود [illegible] چهرهٔ زندگی [illegible] داشت و [illegible] بود و [illegible] که در [illegible] و در [illegible] [illegible] داشت.

زمان، [illegible] به شکل [illegible] و شعر به شکل [illegible] بود. در [illegible] شکال آن [illegible] [illegible] بود که در آن [illegible] واقعیت [illegible] که به آگاهی کامل خود [illegible] کنار گذاشته بود [illegible] بود.

[illegible] شعر و [illegible] آلمان [illegible] می‌کند و [illegible] خود را به نثر (به‌ویژه داستان کوتاه) می‌دهد. [illegible] از رؤیاپردازیهای تاریخی گرفته تا آرمانهای قومی و منطقه‌ای برای [illegible] کردن [illegible] [illegible] زندگی [illegible] به [illegible] که نوع [illegible] گونه‌گون [illegible] آنکه خود [illegible] در نوع [illegible] «[illegible]» [illegible] مشخص می‌کند [illegible] آن بود [illegible] طریق قطع و [illegible] که [illegible] در جای [illegible] بود.

در خطوط کلی [illegible] آثار کافکا [illegible] شد. [illegible] و [illegible] ظاهر می‌شود [illegible] و شهر [illegible] کافکا بود. شهری که نویسنده با وجود [illegible] در چند [illegible] در [illegible] آن قرار داشت.

کافکا تا ۱۹۲۳ [illegible] و کوشش بسیار [illegible] را [illegible] اداری به‌عنوان یک [illegible] در شرکتهای بیمه [illegible] زندگی [illegible] که در



[illegible] پس [illegible] نسبت [illegible]

می‌کرد [illegible] بسیاری محبوس کرد در هر

نوشته‌ی [illegible] گسترده‌ی [illegible] در ۱۹۴۳

[illegible] و [illegible] می‌کرد در [illegible]

[illegible] خود [illegible] او

[illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] به دستان [illegible] خود [illegible]

[illegible] در [illegible] [illegible]

[illegible] ۱۹۴۷

[illegible] که [illegible]

[illegible] به [illegible] و

[illegible] شروع

به و [illegible] گرفت

گرچه کافکا [illegible]

می‌کرد [illegible] گردن [illegible]

[illegible] که در [illegible]

[illegible] در کنار [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و پرسش [illegible]

می‌شود [illegible] و [illegible]

[illegible] احساس [illegible] و

[illegible] بیگانگی [illegible]

[illegible] که

[illegible] بود [illegible]

[illegible] که [illegible] بود [illegible] که

[illegible] می‌شود [illegible] بود

در [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] که [illegible] بود [illegible]

[illegible] و [illegible] در

[illegible] این [illegible] با

[illegible] و

[illegible] کافکا [illegible] پس

[illegible] حق [illegible]

[illegible] می‌سازد [illegible] که

[illegible] و [illegible] های

[illegible] دیالکتیکی [illegible] و

[illegible] رئالیسم [illegible]

[illegible] می‌کند

[illegible] تبلور [illegible]

که در کافکا [illegible] آگاهی [illegible]

می‌سازد [illegible] تجربه‌ی عارفانه [illegible]

که یک [illegible] روشنگر [illegible]

کافکا در [illegible] اصراراً [illegible]

و [illegible] که [illegible] و شروع و

[illegible] که

[illegible] کافکا [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] خود [illegible] مسأله

[illegible] اما [illegible]

[illegible]

[illegible] کافکا [illegible]

خود [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] چهره‌ی یکی از

[illegible] می‌شود

[illegible] دیالکتیکی [illegible] و [illegible]

[illegible] آزادی

[illegible]

هر نوع [illegible] تاریخی [illegible]

[illegible] آثار او [illegible]

[illegible] می‌شود و شاید [illegible]

[illegible] و [illegible] آثار [illegible]

[illegible]

[illegible] کافکا [illegible]

[illegible] در آثار او [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible] Ontologie [illegible]

[illegible] کافکا [illegible] ۱۹۳۶

[illegible] که

[illegible] یکجا [illegible] آمر

[illegible]

[illegible] و

[illegible] و [illegible]

که [illegible] خود [illegible] کردم

[illegible] که [illegible] که [illegible]

[illegible] می‌کردم [illegible]

[illegible] در [illegible] کرده [illegible]

[illegible] کاملاً [illegible]

[illegible] در [illegible] خود [illegible]

و [illegible] و [illegible]

[illegible] می‌خواهی [illegible]

[illegible] بجز [illegible] و [illegible]

کسی [illegible] و [illegible] که

می‌خواهد [illegible]

[illegible] کافکا [illegible]

شدن کسی [illegible]

[illegible] گرگور

[illegible] می‌کند و [illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible] می‌شود و [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مرگ [illegible] همه‌ی [illegible] آگاه

[illegible] آگاه

[illegible] که کافکا [illegible]

و [illegible] می‌شوند که [illegible]

[illegible] که [illegible] می‌کند

[illegible]

او [illegible] و

[illegible] و [illegible]

شروع [illegible] و [illegible]

[illegible] که [illegible]

می‌شود [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] که [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] که [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] که

[illegible] پس [illegible]

[illegible] و [illegible] که

[illegible] او [illegible] خود

[illegible] و [illegible]

و [illegible] می‌سازد [illegible] و

[illegible] که [illegible] و

[illegible] شروع می‌کند [illegible]

[illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] او [illegible]

کسی که [illegible] آمده [illegible]

[illegible] که [illegible] محل [illegible]

می‌کند و [illegible] که [illegible]

[illegible] می‌شویم که [illegible]

[illegible]

[illegible] که [illegible] او [illegible]

[illegible] صفحه‌ی سی‌وشش

[illegible]

[illegible] در ۲۶ [illegible] ۱۹۲۲ آمده [illegible]

[illegible] هم جدا می‌شوند [illegible]

و دست کم [illegible] همدیگر می‌کنند [illegible]

وقتی که مرد [illegible]

[illegible]

گویب منو . یکه گ رمه ۱ دگسرده دعب
بریشر ناج و عجب بر وبی سه »
بدهم نبریه د سالا د عبر چهرهٔ
، بندگی م مشخص و می شود حکومتی که
به بدگی و بی گرچه ظاهر ه شکل یک
۲ گر حکومت ظاهر شده نیست می
مشخصاً در نسب به سنه بر سوالات
هر به خو ب گوید چه برسد به حفظ و
نگهبانی ۱ آن ۲ مگر کاملاً رفته مرد و
محافظ . یعنی ، بقیهٔ مردم ه و نمایندهٔ
حکومت ، در می گند ، هر
کس می‌تواند به سر خود ، از نظر
سیاسی تعبیر می‌کند تعبیر که به معنای
هیچ کس ده و پر ، صد و مقیص ست
چنانکه منتقد ه ام (ورگوم) شخصیت‌های
او را «موبهام د شمسی» و منتقد دیگر
«زمو ر سعداد» مانی و «سعو ده‌های
کمو سی» لگ شهاد.

۱ شطر و به حمی ۲ ب ه به
کی رعی حمیم عرد «روان ژ.د» سته
سه شهود به عاشقی خود می‌شود
هنگامی که موجه ، کرد خود می‌شود یک
که نگهبان به نسو شا او ، حر ب
می کسه و بالا خره در ۲ یسی که و سده
کوچکتر . دو د سطح کاملی مرد
می‌دا

سر رهای کیم و در بر می گیرند
برس ، سکه دبر شده است که . واقع
برس از مرگ سب ، درس به مورد ۲
کافکا هم ده ۲ بود ه ۴۱ سالگی
مرگ ست و آثارش بصورت میه ه م
الی گذشته سس برس از منطق که را
بر ، سته سب بر می‌خواسته هرگز
شاه و ه ، ستائش دهد در این بحین
می‌خواهیم ، به پد . کافکا تشبیه کسم که
تعمیم و تریسی را که خود مرموز سته بر
پرسش محور کرده ۱ ده که کافکا
در ۱۹۱۹ به پدر نوشت ما ، . بی نظر
به اندازهٔ کافی معنی مرد ه

«نو ری که من همان معمی . ابی که همه
نمکنا برما سکه خو آثاری بر اهر د بر رضاً
مسائل فکری یا بجبوری سه سب » و «اگه
می‌سه که نو در مسئله‌ای هیچ عقیده و نظری
نه مسی و در سحه تمام نظرهایی که در نطقه
سه موضوع امکان وقوع میرد سبب
(لامسه) خلا بود »
محافظ است ه سئوالی مقابل جواب مرد

می‌دهد . سهیم کسمت ده بود کسده ؟
سه ی صادر می‌کند . مرد بدون هیچ
مرتبی ناله سسم می‌شود در کنار همکار
نگهبان هیکس پدر که ، بر چسر سته
سه مستنتم سه خاطر اینکه سخسیم
رو شناسه به بعض کافکا مرد بکتر از ه بر
بحیرهاست چنین تعبیبی مبید به یکه
تحمیل عمری به مذهبی بود چه سه در .
سته دری جانب نگهبان دیگر چهرهٔ پد
ر . به د ، یکه بیشتر یک فرستاده و سه
مسایبر وحی و مذهبی سه که به سالا
جبره حر عرصه کردن قوانین خود د
بیگانگی ستان ی رمیدی داشته سر
مرد د شهره معنای متفاوتگی می‌دهند بدون
ه م و سمار مردن از میان مرداب بی‌شد
گوئی چهره او ، داستان‌های مکتبی مذهبی
قرون وسطی این مرد همگا می که ه عب
خود ، باله عب برخ مقابسه می‌کند که گوئی با
ه سه ملاقات می کند . حال آنکه «انحصص»
بوش ه جو بی د رد و به حفظی موقعیتی
که سی ۲ عدم آرامش مرد است ، چرا که
این آشوب درونی و بی‌صبری او به سطر
و د شمه سب و بمعنی برتنیه د بیر قدم او
جیرت حر سه ، حظ می‌توانند
کافکا می‌نویسند «تو گسده بزرگه
سه ی وجود دارد که همهٔ گسه‌های آن
منشعب می‌شوند بی‌صبری و همیشه ی
بی‌صبری ، رهشت رسه سده‌اند و به ظر
همیشه نمی‌توانند بازگشت ه »
بر بی‌صبری سه مرد ، آسیری د د
بی‌صبری قسمرو آفرید گ ، را فر می‌گیرد
تسیم مخاطر بر گشت اعاد سه به هستی
میس در . رهٔ ه . جهان به روی انسان بسته
می‌ماند مرد به نوعی احساس می‌کند که
هرگز به مرجع نخواهد رسید به هد
مرج هرگز سعت او . سه نخواهد داد
هیچ محافظی هرگز هیچ راهی را به او نشان
خواهد داد . به ترتیب سوء تفاهم بر مرد و
محافظ دیگر یک سوء تفاهم لفظی نیست . بلکه
مرگونی حر بی خاطره آلوده شدن آدم به
گ . ه سه محکومیت «صراسطر کی»
محکومیتی جدیدی است . در این حین ،
وجود بی بیگانگی معنی ما بین بالا و بین
کلمه «خوشبخت . ه» که ۰ آن رهگذر به
نمایندهٔ نون برخورد می‌کند عکس طرق
مذهبی به خود می‌گیرد زیرا برعکس بی
مرد بی‌دلش ، نگاهی به شهر گمشده نه حتی

نیز می‌تواند د ، واقع خو شخصی غیر منتظره‌ای
باشد
قسمت محاکمه هم کسم شده به پد
نرمی گردند و د ساله ما شرحی می‌شود بر
موقعیت ه سبلب آدم . که در آن سقوط متهاد
توسط آفریننده‌ای برای تنک یک غیر
قابل تصور به مرد بدی عظیم ، عظیم ه («۱۰»)
خود می که
صفحه ی سه تحیل د بر ه
همدیگر می می‌کند بلکه برعکس د
بر ست که برهم مو می‌شوند و د حد
معنی بسیار که ه دستار ما میسر است
پ کافکا و نوبسنده چنین سمر ، یک
چه مضحک و بمؤثر بود که تصویر سه
خاص او ه د وم او ، نظر موسیقی مه ر
بدار همبو سده ست ، و ه د مقامحیث
آفرینندهٔ معه ور و خوبی و ساختار ، خصاصی
ه سر بود که ه آن هیچ چیز سشر
محتوای پیچیدهٔ شاب برایش جالب بود ۰ بعد
بحری او به معنای واقعی یک فروشش بود
یک تیپ و یک محصر گر یک عاطفه و
همراهان یک بو نشناس گرچه در هیچ‌یک .
بی مقولهٔ خبره و متخصص نبود ۰ ه در
نوه که همه در نصاویر ، نظر هم آن کند
و به استه ه ی وجه د ه ساده و این آنجه که
مه ی ۲ باد بود گونه‌گونی معنای آن از
توجه شده و بی چندگونگی تحیل ه ه
ه حتار شعر سبک و شیوه او مرشود ▣

ه نعه مرد سعاده

* توصیفی به تدرر ه کافکا
* خاطرات کافکا ۱۹۲۲ ۱۹
* هرچه درانس کافکا ناشر بوسر
* کوششی برای به تحیل متنی پو حور
* ماله بسی آلمان ه سو ه
* کسپ سوسسم ی به
* کافکا فروپس ماربی

مسیر عرو ه
قسری دلم
ر رقص بار میدهی
آنک
ماه ، ،
در سلال گمسود سه
سخان می‌دهم
قسری دلم
که تحو ه

بهرام مقدادی

[illegible] بسر می‌برد و کسی [illegible]
دیده او [illegible] که در [illegible] چه
[illegible] می‌کند؟ آیا [illegible]
[illegible]
[illegible] می‌شود؟ [illegible]
[illegible] که در [illegible]
[illegible] کند که
[illegible] چه
[illegible]
[illegible] «کلام» [illegible]
[illegible]

[illegible] ظاهر می‌شود [illegible]
[illegible] پوشیده [illegible]
[illegible] می‌کند [illegible]
[illegible] که [illegible] از [illegible]
[illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible]

[illegible]

گردونه کوچک

1- Rameses

2- Point West — west

3- Klamm

4- Leo Weinstein "Kafka's Ape: Heel or Hero" in modern fiction studies (Vol. VI, No 1, spring 1962) p. 77

مریم و مسعود

علی معصومی

[illegible]

[illegible]

می‌شود [illegible] که [illegible] حرف [illegible]
[illegible] می‌کرد.

چهره [illegible] که از [illegible]
[illegible]
[illegible] می‌کرد [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible] شرکت
[illegible] می‌کرد [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible] می‌کرد [illegible]

[illegible]

[illegible] آورد [illegible]
[illegible] کرده [illegible]
[illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] کرده [illegible]
[illegible] که [illegible]

[illegible] گفت [illegible]
[illegible] می‌خواهی [illegible] چه [illegible] می‌خواهی؟»

[illegible] پسر [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] می‌کرد [illegible]
[illegible]
[illegible] که [illegible]

«[illegible] که [illegible]»

[illegible] که [illegible]
[illegible] سؤال کرد [illegible] گفت [illegible]

«[illegible]؟»

«[illegible]»

«[illegible]؟»

«[illegible]»

«[illegible] که [illegible]؟»

«[illegible] همه [illegible]»

«بگو [illegible]؟»

«[illegible]»

[illegible]
[illegible]
[illegible] می‌شود [illegible]
[illegible]

«[illegible] پسر [illegible]
[illegible]»

«[illegible] همه [illegible]»

[illegible] کرد که [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] می‌گرفت
[illegible] می‌گفت
[illegible]
[illegible]
[illegible] می‌شد [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible] فروش [illegible] همه [illegible] می‌کرد.

به [illegible] می‌گفت «می‌دانستم که [illegible]

[illegible]»

[illegible] فروشگاه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] شد.

[illegible] که در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] می‌کرد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] فروشگاه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] فروشگاه [illegible] [illegible] [illegible]

یک روز [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] می‌شود [illegible] [illegible] یک [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] هیچ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بود.

یک روز [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کرد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] می‌[illegible]؟»

«[illegible]»

«[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] می‌[illegible]؟»

«[illegible]»

«[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]؟»

«[illegible] می‌شود.»

«[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]»

«[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]»

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شد.

[illegible] [illegible] فروش [illegible] استفاده می‌کرد.

[illegible] [illegible]

[illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] به [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

فروشگاه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] می‌کرد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] می‌آورد [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آپارتمان [illegible] [illegible] چه می‌گفتید؟»

«[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]»

«[illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] کرد [illegible] می‌گویم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] می‌ک[illegible]»

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]»

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] می‌کرد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] می‌کرد [illegible] می‌شدند.

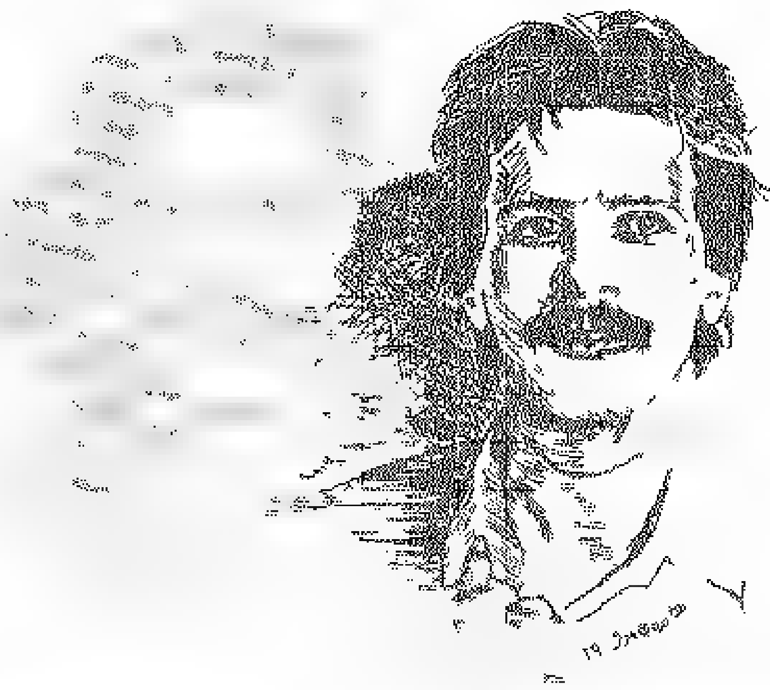
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

«[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]» *

* [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

۱. [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

۲. Psychosis(?) [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]



گفتگو با بیژن سحاری

بیشترین تأثیر را از ترجمه‌های درخشان گرفته‌ام.

من از داستان‌نویسان فرانسوی و آمریکایی جلوترم.

آندره برتون معتقد بود که پیرو پدرامو
به اندازه‌ی بوف کور
[illegible]

[illegible]

[illegible]

... آنها ... نسل ... بعضی ...
آنچه که کار ... هنر رفته است ... نویسندگان نسل دوم ... گاهی ... کپیه
... است ... می‌ماند نسل سوم
نسل سوم ... نظر ... خودش ...
به گونه‌ای ... است که
... نویسندگان نسل دوم ... و
شناسایی می‌دادند ... نویسندگان نسل دوم به
این گرایش ... جامعی ... محدود
... نسل سوم ... و ... مبهم بودند و
... یکسویه ... و به قول ... گوره
... و نسل سوم به نسل
بعد ... انقلاب ... نسل ... است
جستجوگر و ... هر چیز که ... است و ...
... برای همین به ... داستان ... به ... داستان ... خوبی است
و ... به ... که ...
همه ... است ... نوعی ... است
می‌... گفت ... مارکز ... لاتین است تا
مارکزی ... و ... خود ... و
... مهم است تا ... دیگر
... نسل ... دیگر ... کلی
... است گفته‌ام ... می‌گویم ...
... آن ... صادقی
و گلشیری نسل سومی می‌شوند. در شعر هم
... آنان ... آتشی، ... می‌شود
... نسل سومی است در ... نسل
سومی‌ها به صورتی که ... آن ... و
... است معتقدند.

... بگو چه چیزی برای نویسی
... ؟

... خلاصه و ... هر چیز می‌خواهم
بگویم آنگونه که گفته ... می‌گویند ...
... آنها ... هم ... عشق به
... و ... و احترام به ... و ...
... اصول ... آموزش ...
... حرفه‌ای کار کردن و
... به ... است ...
... مهم ... و ...
... کردن ...
... است

... گفته ... که ... همه‌ی ...
... که ... گفتند ... و ...
... فرهنگی و ... زندگی ... هم
لازم است ... زندگی نمی‌شود ... و
... به ... فطرت
... آزادی ... به توجه به

عصبی‌ها با سبیل آویخته و باد در غبغب می‌پندارند مستقلند.

... و ... هم ... که ... در
می‌کنی و ... کمکی به ... هم
... و ... داستان‌ها ... و
... می‌دانی که ... در ... و
... اخیراً ... خودم
که ... اصلاً ... بوده ... است
... به هم می‌خورد ... آمد که ویراستار
... هر ... و ... آن
در آورده بود ... فکر نمی‌کنند ...
نویسندگان ... که ... هم ...
... و ... چند رمان می‌نویسند
بهتر است کارهای خود را به ویراستار
بدهند؟ خلاصه می‌گویم ویرایش
... گرچه در ایران ... بوده ...
هم ... همانگونه که ...
کرده ... داستان‌های معاصر ...
... ویراستار ... و آشک
... داستان فارسی ... ویرایش در ... سطح ... کمک
خواهد کرد ...
... ویراستار ... هنر ...
... داستان برای دیگران ... است
... لحاظ ... و ...
... اعتقاد دارم ... یک
شما فکر کنید اگر ... با ... کار
... ویراستار ... نویسنده‌ای ویرایش ...
... یک ... ویرایش ... حالا ... هر ...
چه ویرایش ... و چه ... نتیجه چه

خواهد بود ... خود ... ویرایش
... همین ... می‌خواهند ... همین
... در مورد ویرایش این
... بوده‌ام.

در مورد ... دیگر آثار ... ترجیح می‌دهم به همین شکل و ...
... کلمه‌ای ... است و ...
... خودش ... است و همیشگی است
... یک ... کوچک ...
... آن نگه‌دارد و ...
... بگویم در مورد آثاری که ... ترویج
داستان نویسنده ... کلاسیک ...
... اعلام کنم که
آثار هدایت و صادقی و چند ... از چند
نویسنده‌ی دیگر ... کلاسیک ...
... گفته مشخص است که
این کلاسیک ... با کلاسیک ...
... در مورد آثار ...
... نگه‌دارد و ...
... مشخص
... کلمه ... و ...
... یک نویسنده و ... که ...
... اصلاً ...
... نویسنده‌ای که در یک
... همراه ... خود ...
... و ... کاغذ ...
اصلاً ... بوده ...
... و ... یک ...
... نویسنده و ...
... است که ... ویرایش
... یعنی ... و ... ویراستار
دارد ... مثلاً آثار ... فصیح، ... دیده‌ام
که ... به آنها ... گرفته‌اند) این
اصلاً ... نویسنده است ... نویسنده
وظیفه‌ی دیگری دارد ... بهتر است که
نویسنده خود به ... آگاه ... و رعایت
کند، اما ... که ... و
... نکرده ... آورد ...
دیده‌ام که نویسنده در جهت ... رعایت
ظاهر ... از ... است. آنچه مهم
است به نظرم ... ناشر ... نویسندگان حرفه‌ای و
... می‌روند ... ویراستاری
... مشورت ... ویرایش آثار آنها
... به ... نویسنده،
ناشر و خواننده است و در نهایت کمک
بزرگی است به کل ادبیات داستانی ما.

کالوینو، این بار برای مطرح شدن

... که [illegible] درگیر یک عشق و [illegible] است که می‌خواهد بر آن چیره شود

می‌توان [illegible] خود [illegible] دیگری مبدل شد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

محمد رضا [illegible]

لحظه‌ها

۲

هر [illegible]

هیچ گونه خبری که [illegible]

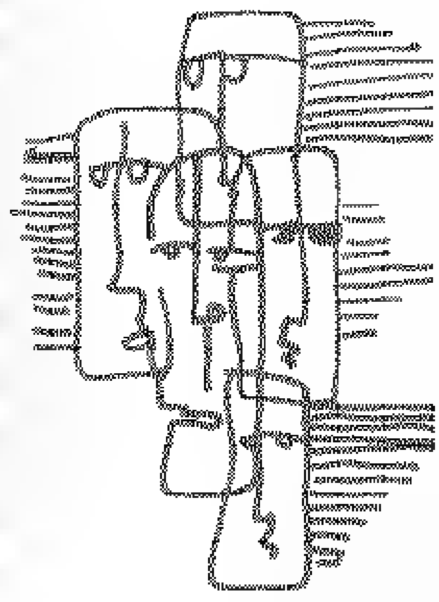
۴

۵

۶

[illegible]

یادداشتی بر جاده فلاندر



[illegible]

Jesus Christ [illegible]

[illegible] Jesus Christ [illegible]

[illegible]

چهار فصل،
کوتاه شعر اجتماعی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

زندگی پژمرده خود ادامه می‌دهند.

در خانه شماره ۵ در ... خانواده مستر چارلز زندگی می‌کنند. به همراه بچه‌های خوشحالی و ... و بچه‌های دیگر. آن‌طرف‌تر مستر ... و سگ کوچکش ... [illegible] پیدا می‌کند.

نگهبان هر آن نگران ... [illegible] ... و ... عاری ... [illegible] ... که سوت ... نگهبان ... عصای ... به عالم واقعی برمی‌گردد و ... دیگر آن ... خانه پر از ... نگهبانی و آدم‌هایی که سی سال پیش به ولایت خود برگشته‌اند وهم‌آلود می‌شود و عصای شهری که ... حالی ... دوباره ... می‌گیرد.

در ... مستر ... نگهبان ... نگهبان ... پیرمرد ... است که با دست‌های ... یک یک ... سر می‌زند و گاهگاه پیش ... به دخترهای کوچک ... می‌دهد و ... در ساختمان‌های ... در میان ... خود ... آب ... پنجره‌ها ... درهای کج و کوله و ... شکسته ... می‌دهد ... سیاه ... آنجا ... می‌کند ... که ... جاهای ... [illegible] پیرمرد ... می‌رسد.

... [illegible] ... خود ... [illegible] ... و ... دهنده ... پر ... و ... می‌آورند ... کوتاه ... چشمانش ... که ... زندگی ... پس ... زندگی ... به ... که ... هوشمندانه در ... [illegible] ... که ... واقع به چشم می‌آید ... گنگ و ... که در ... خود ... و ... شکسته ... می‌گیرد.

... [illegible] ... و ... [illegible] ■

محمدرضا نیادر

با چشمان پاییز

چشمان پاییز
در صدای سیاه باد
می‌پیچم
... [illegible] ... را می‌بینم

... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] آسمان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] می‌کوبد

... [illegible] ... می‌شود؟
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] می‌آید
... [illegible] کدام ... [illegible]؟

... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] می‌رسد
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] می‌کند
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] می‌خواهم

... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
می‌سوزد

حسن رحیمی سپهسر

هوای کاغذی

دیده به آسمان ... [illegible]
... [illegible]
تا ... [illegible]
در کدام ... [illegible]

... [illegible]
در هوای کاغذی ... [illegible]
... [illegible]
در هوای آسمان ... [illegible] می‌رسد

محمد شهرتی

... [illegible]

... [illegible]
... [illegible] می‌شکند

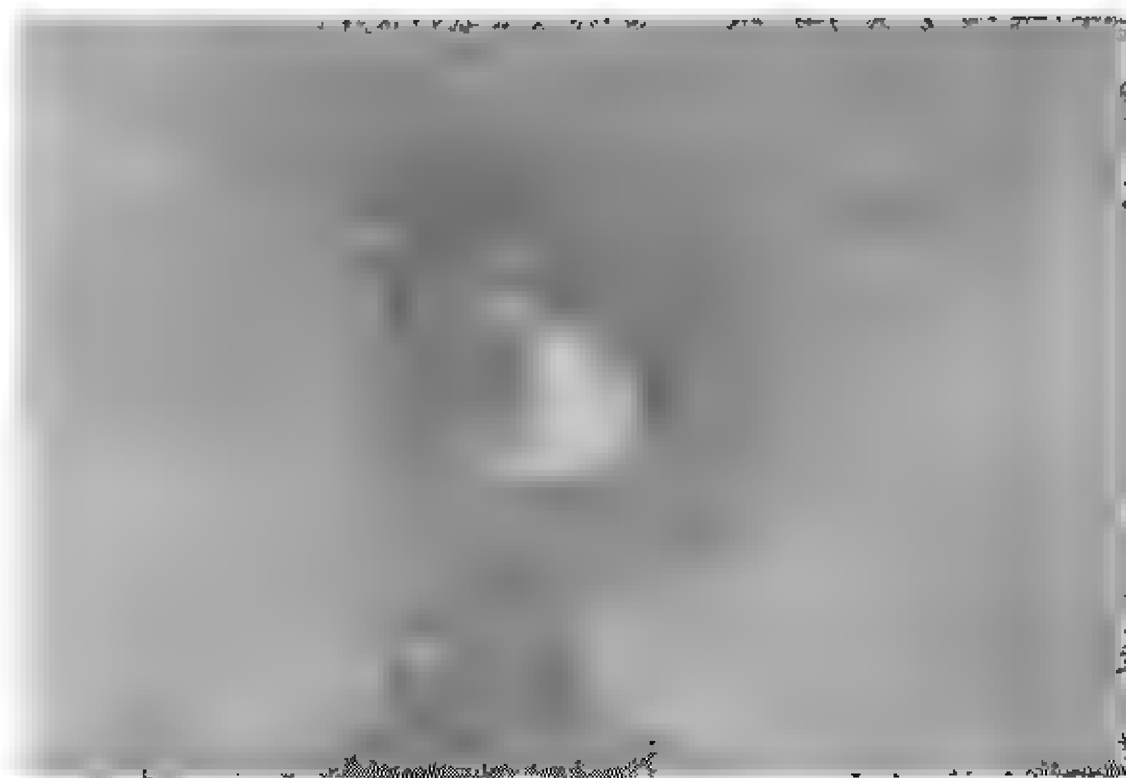
... [illegible]
همچون قفس
... [illegible]
و ... [illegible] می‌پیچد

۲

... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

۳

... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]



گفتگو با پروین جاویدان

ـ خانم جاویدان، چند سال است که نقاشی می‌کنید؟

از آنجا که بخاطر میآورم از زمانیکه توانستم مداد بدست بگیرم نقاشی را دوست داشتم و به تشویق آموزگار کلاس اول حروف الفبا را از طریق نقاشی آموختم و [illegible] داشت و به تشویق اولیا در [illegible] سالگی پای به هنری بر [illegible] گذاشتم که به حق از اساتید مسلم و برجسته هنر نقاشی [illegible] و [illegible] [illegible] در سبک کلاسیک [illegible] [illegible] موشکی، فرانسه و امریکا، نقاشی [illegible] سبک [illegible] [illegible]

ـ چرا در سبک کلاسیک نقاشی می‌کنید؟

از نظر من مفهوم «ودنیل» همان «ناتورالیسم» است [illegible] نقاشی به آنچه که در طبیعت می‌بیند می‌اندیشد و سپس اندیشه‌هایش [illegible] طریق نقاشی به دیگران منتقل می‌کند یک [illegible] [illegible] هزاران لغت سخن می‌گوید و [illegible] نقاشی بسیار است و به [illegible] طبیعی نقاشی شده [illegible] نگاه کردن به آن سوال به [illegible]

[illegible] است که طلب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دوره دانشکده [illegible] کلاسیک [illegible] تاریخ هنر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] معروفترین [illegible] [illegible] به خوبی متوجه می‌شوید که کل [illegible] در چشم [illegible] مفهوم [illegible] آن [illegible] این نوع هم‌آهنگی یکی از [illegible] دوره [illegible] کلاسیک [illegible]

مفهوم دیگر که در این سبک نقاشی [illegible] «دنیای واقعی» و «دنیای معنوی» است که گویی این دو به دنیای واحدی مبدل گشته‌اند و این چیزی است که پیوسته [illegible] علاقه‌ام بوده است.

با توجه به [illegible] در تاریخ هنر ایران، از نقش‌هایی که بر سفالینه‌ها و سنگها و [illegible] می‌بینیم تا نقاشی‌های دوره صفویه که بعد زمان و مکان در آن وجود ندارد آیا فکر نمی‌کنید [illegible] این هنر امروز کارسازتر و امروزی‌تر است؟

بطور کلی هنر نقاشی [illegible] [illegible] [illegible] سرچشمه می‌گیرد [illegible] [illegible] [illegible] سرگذشت [illegible] فرهنگ [illegible] آنها [illegible] در تاریخ [illegible]

[illegible] که [illegible] هنر ایران ریشه‌های هنر [illegible] اصیل وجود دارد [illegible] [illegible] [illegible] آینده بنگرد [illegible] گذشته و فرهنگ [illegible] الهام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ملی و [illegible] [illegible] ولی متأسفانه [illegible] [illegible] [illegible]

شکاف‌های بسیار بزرگی ایجاد کرده است که مانع از رجعت به گذشته است.

ـ در سبک شما، اولین شخصی، کمال‌الملک بود که به اروپا رفت و ابتدا آثار رامبراند را کپی کرد و بعد آثاری در این زمینه ساخت. فکر نمی‌کنید موج تازهٔ بعد از کمال‌الملک با خلق‌وخوی ما در بستر تاریخی هنر موافق نیست؟

کمال‌الملک استادی بود بحق توانا با بینش و قلم بسیار بسیار قوی و محکم که با تعمق بسیار رموز طبیعت را می‌شکافت و با قدرت بسیار تصاویر نقش‌بسته در ذهن خویش را به روی پرده منتقل می‌کرد و شاید ماهها و سالها طول می‌کشید تا شاهکاری خلق کند. چگونه می‌توان انتظار داشت موج تازه، موجی که تحت تأثیر زندگی ماشینی امروز گرفتار اضطراب و نگرانی و تشویش و عاری از حوصله است، با خلق‌وخوی کمال‌الملک توافقی داشته باشد؟

ـ با نگاهی به تابلوهای شما به‌نظر می‌رسد در سبک امپرسیونیسم موفق‌تر هستید. نظر خود شما چیست؟

از آنجائیکه یک نقاش باید با سبک‌های مختلف نقاشی آشنا باشد، پس از مطالعاتی که در این زمینه کرده‌ام، نظریات نقاش بزرگ فرانسوی «ادوارد مونه» توجه مرا جلب کرده است. این هنرمند معتقد بود که ابتدا باید زبان نقاشی را مورد تفکر و تعمق قرار داد، و برای اینکار سالها آثار اساتید بزرگ را کپی می‌کرد تا اینکه راه اصلی خود را پیدا کرد و به آن نقطه اعجاب‌انگیز رسید ـ قلم زدن‌های سریع و درخشنده «مونه» به‌طوری استادانه انجام شده که تمام صحنه تابلو در حال حرکت به‌نظر می‌رسد و این همان سبکی است که امپرسیونیسم نامیده می‌شود. بررسی در مورد نقاشان امپرسیونیست بخصوص «رنوار»، «دگا» و «سزان» مورد توجه و علاقه من قرار گرفت و مدتها روی آثار آنها کار کردم. گفته‌های بسیار در این آثار را مورد تعمق قرار داده و شناختم. تصور من بر اینست که چون از سبک کلاسیک به امپرسیونیسم دست یافتم، راه برایم هموارتر بوده است.



ـ رسالت نقاشی چیست؟

روحیات و تصور یک نقاش متأثر از مکتب‌های محلی و ملی و سنت‌های قومی است. بنابراین یک تابلوی نقاشی می‌تواند از نظر رویدادهای تاریخی، مذهبی و سیاسی کشورهای مختلف بسیار سخن بگوید، بخصوص امروز که هیچ بشر یا ملتی نمی‌تواند در جایی دورافتاده جدا از دیگران زندگی کند و ناگزیر باید با زبان‌های مختلف ارتباط برقرار نماید. هنر نقاشی زبانی است بسیار غنی و گویا و می‌توان از این طریق به گونه‌ای با جوامع مختلف به گفتگو پرداخت.

ـ موقعیت نقاشی ایران در جهان چگونه است؟

به‌طور کلی از دیرباز فرهنگ و هنر سنتی ایران زبانزد محافل فرهنگی و هنری دنیا بوده است. مینیاتور ایران با آن ظرافت‌های منحصربه‌فرد شاهد این ماجراست. نقاشی‌های قهوه‌خانه‌ای هم که از داستان‌های حماسی این سرزمین گفتگو دارد به‌نوعی دیگر نمایانگر نبوغ و استعداد کم‌نظیر هنرمندان ایرانی است و جایگاه وسیعی را در محافل هنری جهان به خود اختصاص داده است.

ـ ارتباط نقاشی را با دیگر هنرها چگونه می‌بینید؟

به اعتقاد من همه هنرها دارای ریشه واحدی هستند. هنر گاهی در قالب کلام یا موسیقی جاری شده و گاهی به‌صورت یک تصویر جلوه‌گر می‌شود.
گاهی یک بیت شعر با انتقال احساس لطیف شاعر، انقلابی عظیمی را در درون شنونده ایجاد کرده و زمانی تصویر زیبایی به همان شدت انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

ـ سال گذشته شما در یک نمایشگاه جمعی شرکت کردید. نمایشگاه شاعران نقاش در زمینه شعر چه کرده‌اید؟

از ۱۲ سالگی علاقه به ادبیات و رشد کلام را نیز در خود احساس می‌کردم و به این ترتیب نقاشی، شعر و من با هم بسیار مأنوس شدیم تا بدانجا که این دو موهبت الهی به‌صورت عشقی بزرگ در زندگی من متبلور شد و در راه رسیدن به این عشق عبور از یک مسیر پرتلاطم و بی‌انتها را به جان خریدم و پیوسته مفهوم این بیت زیبای حافظ در گوشم طنین‌انداز بود.

حریم عشق را درگه بسی بالاتر از عقل است،
کسی آن آستان بوسد که جان در آستین دارد.

تحصیلاتم را در رشته ادبیات زبان فرانسه در مدرسه عالی ترجمه به‌پایان رساندم. در زمینه شعر و ادب نیز پیرو سبک کلاسیک هستم و معتقدم سعدی، حافظ و مولانا بر تارک ادبیات جهان می‌درخشند و هرگز تکرار نخواهند شد.
حاصل انس و الفت من با شعر و نقاشی چندین نمایشگاه در ایران، فرانسه و اطریش بوده که نمایشگاه نقاشان شاعر یکی از آنها بود.
مجموعه شعری هم در دست تهیه دارم که امیدوارم بتوانم به‌چاپ برسانم.

ـ بد نیست به‌عنوان حسن ختام یکی از اشعارتان را بخوانید.

«هستی از عشق»

در صومعه عشق بلا را نشناسیم
ما اهل وفائیم و جفا را نشناسیم.
لب بر قدح عشق به میخانه محنت
دلدادهٔ دردیم و دوا را نشناسیم.
گر عشق گناه است به پیمانه هستی
ما بندهٔ عشقیم و فنا را نشناسیم.

کریم کوچکی‌زاد

آسمان پرفروغ هنر

مردان موسیقی سنتی و نوین ایران
حبیب‌الله نصیری‌فر
انتشارات رادا/ چاپ اول/ تهران ۱۳۶۹
مصور/ ۵۶۱ صفحه
۳۵۰ تومان

هنر موسیقی در طول تاریخ پربار و نسبتاً کوتاه خود، هنرمندان زیادی را در دامن پرمهر خود پرورانده که در آسمان هنر ایران و جهان، درخششی جاودانه دارند.

دربارهٔ تاریخ و چهره‌های برجستهٔ موسیقی ایرانی، کتاب‌های گوناگونی نگاشته شده که از آن میان دو جلد کتاب «تاریخ موسیقی ایران»، «سرگذشت موسیقی ایران»، تألیف زنده یاد «روح‌الله خالقی» از ارزش ویژه‌ای برخوردار بوده و همچنین کتاب‌ها و مقالات عالمانهٔ آقای «حسینعلی ملاح» در روشن نمودن گوشه‌های تاریک این مقولهٔ هنری، به پژوهشگران این رشته، کمک بسیاری کرده است، ولی با اینهمه جای خالی دائرةالمعارفی که حاوی زندگی‌نامهٔ همهٔ موسیقی‌دانان و هنرمندان ایرانی باشد، همچنان در میان پژوهش‌هایی از این دست به خوبی احساس می‌شود.

در سال ۶۷، جلد اول کتابی تحت عنوان «چهره‌های موسیقی ایران» نوشتهٔ «شاپور بهروزی» توسط انتشارات کتاب‌سرا، منتشر شد که گذشته از نواقص بسیار، جلد دوم آن نیز تاکنون انتشار نیافته است، و اینک، کتاب «مردان موسیقی سنتی و نوین ایران»، تألیف «حبیب‌الله نصیری‌فر» پیش روی ما است.

عیب اصلی کتاب در درجهٔ اول، اختصاص دادن کتاب به مردان و به حساب نیاوردن بخشی از هنرمندان ایران یعنی زنان است. در موسیقی سنتی ایران بدون «قمر» همانند آسمان بی‌قمر است. و این درحالی است که مؤلف محترم در صفحات ۱۵ و ۱۶ پیشگفتار، نوشته اسامی زنان هنرمند ارکستر سمفونیک تهران را ذکر نموده است. گذشته از این مسئله، مؤلف در نگارش کتاب، هیچ ترتیبی رعایت نکرده است. معمولاً در کتابهایی از این دست، مؤلف سعی می‌کند اسامی اشخاص را حداقل به ترتیب الفبایی و یا دسته‌بندی شیوه‌ها تنظیم کند.

کتاب از «شیوا» آغاز و به نوازندگانی جوان چون «کلک‌کارها» ختم می‌شود و در این میان، بسیاری از هنرمندان هم‌عصر، به‌حساب و قلم نیامده و بسیاری نیز به فراموشی سپرده شده‌اند.

کسی که نوشتن سرگذشت هنرمندان را تعهد می‌کند، باید سهم هر یک را منصفانه رعایت کند که متأسفانه این مهم در کتاب حاضر به جد، گرفته نشده است. به‌عنوان نمونه در حرف «الف»، نام اشخاص ذیل و شرح زندگی آنان نیامده است: رضا و ابراهیم آژنگ؛ ابراهیم و عیسی آقاباشی؛ آقاجان اول؛ آقاجان دوم؛ آقاجان سامرائی؛ آقارضا قزوینی؛ آقا مطلب؛ ابوترشاه خوی دیلمانی؛ اکبرخان تاجانی؛ اکبرخان صادقی دیلمانی؛ اکبر ملوقی؛ نعمت‌الله اتابکی؛ حاج‌احمد کاشی؛ حسین استوار حسین؛ اسماعیل‌زاده؛ غلامرضا امانی؛ پرویز ایرانپور و... بدیهی است که اگر بخواهیم اسامی دیگر حروف را ذکر کنیم، موجب اطالهٔ کلام خواهد شد.

با توجه به اینکه نام کتاب دربرگیرندهٔ سنت و بداعت است، مؤلف محترم در برخی موارد به معرفی خوانندگانی می‌پردازد که کارشان نه سنتی بوده و نه نوین، به‌عنوان نمونه آقای «قاسم جبلی» در پایه‌های عربی آواز می‌خوانده است، درحالی‌که از کسانی چون کوروس سرهنگ‌زاده و نادر گلچین، که از خوانندگان سنتی در برنامهٔ گلها بودند، نامی به میان نیامده است، و تکلیف خوانندگان محلی نیز چون فریدون پوررضا و علی زیباکناری، و عباس منجم شیرازی در این کتاب مشخص نیست.

در سرگذشت برخی از هنرمندان به زندگی خصوصی و اسم همسر آنان و تاریخ تولد فرزندانشان اشاره شده که جز در مواردی که همسر هنرمند نیز خود از هنرمندان باشد، فایدهٔ دیگری نخواهد داشت، با اینهمه آنجا که برخی از هنرمندان دارای همسر هنرمند بوده و یا هستند، از ذکر نام آنان کوتاهی شده است، مثلاً در مورد همسر آقای حسینعلی ملاح، «پخشی وزیری» «دختر کلنل وزیری» که خود از هنرمندان کشور است، یادی نشده، هم‌چنین در مورد همسر آقای هوشنگ ظریف، که خانم پروین صالح، (نوازندگان ویلون و دایره) سخنی به‌میان نیامده است.

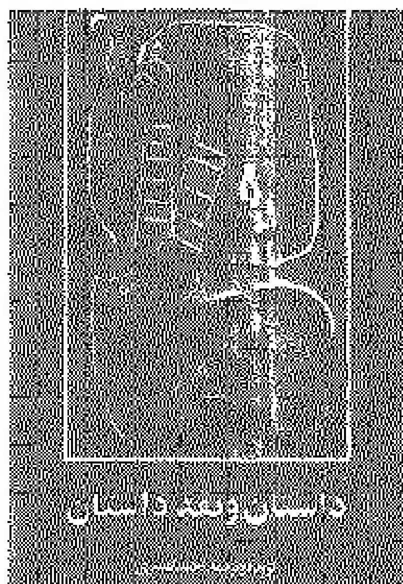
بکار نگرفتن علائم و نقطه‌گذاری، یکی از اشکالات کتاب است، نگاه کنید به صفحه ۱۵ در سطرهای دهم و یازدهم. اینطور آمده: «بهرام با جلال اخوان زنجانی امیر عسگری حسن کاترلائی محمود علیقلی صدیقی».

مشخص نیست که افراد بالا چند نفرند؟ آیا محمود علیقلی صدیقی، یک نفر است، یا دو نفر؟!

فرهنگنامه کتاب

«گردون» بر آنست تا از این پس کتابهای بعد از انقلاب را معرفی کنند. از این‌رو از نویسنده مترجم یا ناشر درخواست می‌شود در صورت تمایل نسخه‌ای از آن کتاب (یا معرفی‌نامه‌ی کاملی از آن) برای ما بفرستند. باشد تا از این طریق، بتوانیم به مجموعه‌ای مکتوب برسیم تا پژوهندگان و... امروز و آینده به مأخذی مدون دست یابند.

د



(جلد نخست)

گزیده و ترجمهٔ احمد گلشیری،
ناشر: چی نشر سپاهان - ۱۳۶۸
۵۳۲ صفحه، ۲۵۰۰ ریال

بی‌گمان امروز که داستان‌نویسی در کشور ما رفته رفته مورد عنایت قرار گرفته است، توجه به نقد داستان نیز ضروری به‌نظر می‌رسد.

احمد گلشیری گویا با این تشخیص، بر اساس داستانهایی که اینجا و آنجا در مطبوعات، ترجمه و درج می‌کرد، کتاب «داستان و نقد داستان» را گزینش و ترجمه کرده است.

در این کتاب ۱۶ داستان از نویسندگان بنام غرب و از پس هر یک نقدی از منتقدی برجسته بر آن داستان ضمیمه شده است تا خوانندهٔ علاقمند به مقولهٔ داستان‌نویسی و نقد آن بتواند از این مجموعه بهره‌مند شود.

سه داستان از همینگوی و یکه داستان از نویسندگان بزرگ دیگر همراه با نقد هر یک، محتوای این کتاب را تشکیل داده است: ناتانیل هوثورن، گی‌دوموپاسان، آنتون چخوف، لوییجی پیراندللو، توماس مان، شروود آندرسن، جیمز جویس، ویرجینیا وولف، فرانتس کافکا، ایساک بابل، جیمز تربر، ویلیام فاکنر، آلبر کامو، فلانری اوکانر، ادگار آلن‌پو و گابریل گارسیامارکز. تنها داستان مارکز است که پس از دیگران می‌آید و نقدی به‌دنبال ندارد. شاید مترجم خواسته است تا خواننده در میدانی آزاد خود کمر به همت نقد این داستان ببندد.

در این میان داستان «بشکهٔ امونتیلادو» از ادگار آلن‌پو و نقد آن به قلم لسلی نویسی بسیار خواندنی است بی‌آنکه در نظر مقایسه بودن، سایر آثار را تحت‌الشعاع قرار دهد.

همچنین کتاب به واژه‌نامه‌ای تخصصی در داستان‌نویسی و ادبیات مسلح است که از انگلیسی به فارسی برگردانده شده است.

ظاهراً این کتاب در سه یا چهار مجلد منتشر خواهد شد و این جلد اول آن است و مترجم انتشار عنقریب جلد دوم را نیز با ذکر آثار مندرج در آن به خواننده نوید داده است.

گ





سیمین بهبهانی
انتشارات مروارید - ۱۳۶۷
۲۴۸ صفحه - ۱۰۵۰ ریال

کتاب را بگشایی، می‌بینی که شاعر با دو پیشگفتار زیبای خود با نثری شگرف که در

تمامی تعلقات، چشم‌انداز از پیش چشم‌هاست گذر دارد، ترا به دشت شعر خویش دعوت می‌کند. نخستین پیشگفتار - «چیزی که من بودم» - پیرامون زندگی اوست و دومی - «خزینه‌داری میراث‌خوارگان» - گشتی و گذاری در کار و نقطه‌نظرهای او.

«چیزی که من بودم» ترا به کودکیش می‌خواند که چسان آواره‌وار از محبت پدری دور مانده و مادروار از کودکی به نگهداری فرزندان پس از خود پرداخته. به تو می‌گوید چگونه حوادث کودکیش بر شعر او موثر افتاده، چنانکه پزشک، فریادهای کودکانه‌اش را هنگام حمله، به کولی‌گری تعبیر کرده و این کولی‌گری، سالها بعد به‌صورت «کولی‌واره‌ها» نمود یافته.

اما شاعر به همان حکایات کودکی بسنده می‌کند و ترا در انتظار خواندن باقی زندگیش ناکام می‌گذارد. سپس «خزینه‌داری میراث‌خوارگان» را می‌خوانی که دومین پیشگفتار کتاب است که شاعر خود به‌صورت مقدمه‌ای فشرده، یکایک نمایص مکتب خود و عوامل ضروری غزل نوی فارسی را - که خود بنیانگذار و پرچمدار آنست - معرفی و تحلیل می‌کند: زبان و شعر، انسجام در شعر امروز و شعر سنتی، ارزش دلنشین واژه‌ها، ارزش تشکل واژه‌ها، زبان شاعر، تصویر، شعر کم‌تصویر، و تصویر کنایی، مواردی است که شاعرهٔ بزرگ ما به بررسی آنها می‌پردازد. «خزینه‌داری میراث‌خوارگان» بی‌هیچ تردیدی می‌تواند بهترین مقدمهٔ برای شناخت غزل نوی فارسی باشد و مطالعهٔ آن بر من و تو و همهٔ دوستداران شعر واجب است.

پس از پایان دومین درآمد، گزینهٔ شعرهای هفت دفتر، دروازهٔ شهری از غزل را به روی تو می‌گشاید.

در میان این هفت مجموعه، از نخستین کتاب شاعر «سه تار شکسته» که دیگر شکسته و از یاد رفته خبری نیست. پس نخست «جای پا»ست که با هفت نمونه از بهترین اشعار خود رخ می‌نماید و در آن میان از «رقاصه» و «نغمهٔ روسپی» می‌توان نام برد که یادآور سالهای پس از احساس شاعره‌ای‌ست که هرگز از اجتماع و شهر خویش دوری نگزیده. باری با این وجود «جای پا» تنها یک جای پا بود.

و بعد نوبت «چلچراغ» است با سه شعر، چلچراغی که با درخشش آن، دورهٔ اول شعر سیمین پایان پذیرفت.

مجموعهٔ بعدی «مرمر» است که چون مرمر، میان سختی و یکرنگیش، رگه‌های نوجویی و نوسرایی در آن رخنه کرده است. مرمر آغاز دورهٔ دوم شاعری سیمین است. دوره‌ای میانی و پر از برخورد کهنه و نو. مرمر با ده شعر برگزیده‌اش که در آنها دو غزل زیبا و معروف «شراب نور» و «از چه جوهر آفریدی...؟» نشان از انسجام کار اوست، در سالهایی که به سوی غزل نو گام می‌سپرد، اما هنوز از تخته‌بندی تغزل کهن خلاصی نیافته بود.

پس از مرمر، «رستاخیز» است که شعر او را دگرگونه می‌سازد و خود کارنامهٔ مناسبی برای ادامه و پایان دورهٔ دوم کار شاعر و آغاز رسیدن به غزل امروز است. رستاخیز با پانزده شعر برگزیده که بهترین و شناخته‌شده‌ترین کارهای دورهٔ دوم را در بر می‌گیرد: «چشم لعلی‌رنگ خرگوشان»، «آخرین برگ»، «فعل مجهول»، «شاید که مسیحاست» و «مرگ قهرمان»؛ که در میان این چند نمونه، «آخرین برگ» به‌عنوان شاهکار آن دوره از کار سیمین - شاهکاری از حس و تصویر - بر بلندترین جایگاه می‌ماند.

اما نمی‌توان جای خالی غزل زیبای «سایهٔ دالان سمن‌ها» را در میان اشعار برگزیدهٔ این مجموعه نادیده گرفت.

سرانجام جرقه شد و رعد شد: «خطی ز سرعت و از آتش»؛ که آغاز دورهٔ سوم شاعری او را با این مجموعه به نظاره می‌نشینی با هفده شعر برگزیده‌اش که شعر «سر در نشیب عشقیم» در آن می‌درخشد.

پس از رعد و برق - آن خط سرعت و آتش - باران می‌گیرد و فضای تازه‌ای می‌سازد و دشتی فراخ و شورافزا: «دشت ارژن»، آخرین مجموعهٔ شعر منتشرشدهٔ سیمین در این گزینه، چهارده شعر خود را بهمراه دارد. پنج «کولی‌واره» که به منزلهٔ نوعی شناسنامه برای کار سیمین است و نه شعر دیگر از جمله «همیشه در خیال من»، «حضور ژرفی مرمر»، «دوباره می‌سازمت وطن» و «برآمده از آبنوس و شب».

«تازه‌ها» از مجموعهٔ زیر چاپ، آخرین شعرهای برگزیدهٔ این دفتر است که اغلب دوستداران شعر سیمین، آنها را در نشریات ادبی و هنری یکی دو سال اخیر خوانده‌اند، اغلب، شعرهایی سحرانگیزند با بیانی لطیف، موجز، منسجم و نمونه‌های کمال‌یافتهٔ غزل نو، بخصوص غزل «دو ردیف برگ اقاقی» از حیث توصیف:

در ردیف برگ اقاقی، چه تقابلی چه نظامی
چه گروه بستن انبوهی، چه به صف نشستن رامی...

و غزل «شب، لاجورد و خاموشی»، رثای همسری که کوچید و رفت و جفت هنرمند خویش را تا همیشه گریان ساخت:

در لاجورد و خاموشی، جفتی پرنده می‌دیدم
آوازکنان پرطاوس ابریشمی و رؤیایی...
بر تارکای تنهایی وقت پگاه می‌بینم
کز جفتشان یکی مانده، خو کرده با شکیبایی.

و نیز غزل «شلوار تاخورده دارد» که رجعتی است دوباره به نوعی شعر - همچون «نغمهٔ روسپی» (در جای پا) و «حمید آزاد شد» (در دشت ارژن) - که میل دارم این نوع غزل را «غزل کوچه» بنامم که خود یکی دیگر از ویژگیهای شعر سیمین است.

حیف است که در پایان بخشی از مقدمهٔ او را نخوانی و در باغ زیبای نثر او لحظاتی سیر نکنی، آنجا که در خاطرات کودکیش پس از بازگشت جریان دیدار با پروین اعتصامی می‌نویسد:

«و شعر - حریری آبی و بی‌نهایت - تا کهکشان ادامه داشت. ای کاش می‌توانستم سینه بر نرمی همهٔ این گستره بسایم و یا سوزه در میان دو بال گشوده‌ام بر تمامت آن درخشندگی شیار بکشم. در گرمی‌ترین آفتابش تن بیندازم و در بلور خنک گونهٔ ابرش تنفس کنم و همهٔ لحظه‌های بی‌پایانش را بیازمایم. اما این پرندهٔ کوچک و این گسترهٔ بی‌نهایت؟ هیهات! دریغی بر سعادت و معنای در بیکرانگی؟ نصیب من بال‌زدنی‌ست با فوج پرندگان دیگر - نقشهای سیاه و سفید، پراکنده و لرزان در فضای موسیقی - تا مگر گوشی فراز و فرودشان را، گشت و واگشتشان را، تحریر ظریف بالهایمان را در مقطع کوچکی از این بی‌کرانهٔ نیلگون بشنود.»